



بررسی زندگی و آثار وحشی یزدی

نذیر احمد^۱؛ ترجمه لیلا عبدی خجسته^۲

پذیرش: ۱۳۹۸/۰۵/۰۷

دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۲۸

چکیده

وحشی بافقی از مشهورترین شاعران قرن دهم هجری است. به ویژه جزو شاعران ایرانی است که به هندوستان نیامده است. وحشی از جایگاه والایی برخوردار بود. زنده‌یاد دکتر نذیر احمد (۱۹۱۵-۲۰۰۸) از نسخه‌شناسان برجسته هندوستانی سال‌ها پیش در دو مقاله در مجله معارف (اعظم‌گر، هندوستان) درباره وحشی به زبان اردو نوشته بود که در اینجا ترجمه فارسی مقاله آورده شده است. وی با مراجعه به نسخه‌های خطی تذکره‌ها در کتاب‌خانه‌های هندوستان درباره زندگی، زادگاه، تخلص و شعرهای وحشی این مقاله مبسوط را نگاشته بود که در این جا ترجمه آن دو مقاله به فارسی آورده شده است.

کلیدواژگان: وحشی بافقی، نسخه‌های خطی در هندوستان، اشعار وحشی، زندگی وحشی.

۱- دانشمند و نسخه‌شناس برجسته هندوستان.

۲- ترجمه: لیلا عبدی خجسته (دکتری زبان و ادبیات اردو، از: دانشگاه سبند، حیدرآباد، پاکستان).



وحشی از مشهورترین شاعران قرن دهم هجری است. به ویژه جزو شاعران ایرانی است که به هندوستان نیامده است. وحشی از جایگاه والایی برخوردار بود. تقی‌الدین کاشی، در ردیف شاعران برجسته عهد خود، استادش و حریف قدر وحشی - محتشم کاشانی^۱ - را بر می شمرد. برخلاف او، تقی اوحدی در عرفات العاشقین، وحشی را به مراتب از محتشم بالاتر می داند: (نسخه خطی، ورق ۷۸۹)

«وقتی که مولانا محتشم طنطنه شاعریش قاف تا قاف گرفته بود، وحشی در برابر آمد و طرز نوئی در عرصه وجود آورد و هم در زمان حیات او طرز او منسوخ گردانید». تقی اوحدی همان سبک وحشی را تقلید می کرد - به ویژه در غزل که فقط مقلد او بود. تقی کاشی در درایت، بی نظیر بود. اما در افضل دانستن استادش، نتوانسته است بی طرف بماند.^۲ مرحوم مولانا شبلی^۳، این گفته تقی اوحدی را اشتباه می داند چون هیچ کدام آنها، صاحب سبک نبودند.^۴ در این باره، فقط به گفتن این حرف بسنده می کنیم که این وحشی، چه صاحب سبک باشد و چه نباشد، از گفته بالا کاملاً آشکار است که شهرت او از محتشم بیشتر بوده است و در قرن دهم هجری، وحشی افضل از محتشم شمرده می شده است.

فعلاً مقایسه بین وحشی و محتشم هدف نیست. فقط این را نشان دادیم که اولی ممتازترین شاعر دوره خود بود و نزد تذکره نویسان متأخر هم همان جایگاه را داشته است. در نیم سطر، او رند، اوباش و رند مشرب خوانده شده است و درباره عیب شاعری اش نوشته شده است که از حد اعتدال، تجاوز کرده است. اما تأیید این قیاس، از زبان معاصرین شده است و نه کلام او چنین حرفی را تأیید می کند. ممکن است که هجویات و مجادلات او خلشی ایجاد کرده باشد که در این باره عرض می شود که تقریباً محال است که دامن

۱- این مقاله با عنوان: وحشی یزدی به قلم شادروان دکتر نذیر احمد (۱۹۱۵-۲۰۰۸) به زبان اردو در دو شماره مجله «معارف»، دارالمصنفین، اعظم گهر، هندوستان چاپ شده است: جلد ۷۰، عدد ۱، ژوئیه ۱۹۵۲، صفحات ۴۰ تا ۶۳؛ جلد ۷۰، عدد ۲، اوت ۱۹۵۲، صفحات ۱۰۴ تا ۱۲۱. شایان ذکر است که تمام پاورقی‌ها از دکتر نذیر احمد است.
۲- نگ: مآثر رحیمی، ج ۳ الف، ص ۷۲۴. حاشیه ۷۷؛ «تقی‌الدین کاشی که از درست قولان در است سخنان روزگار است و اهل کاشان در باب او ثقه می دانستند»، ص ۱۸۱.
۳- رضازاده شفق هم محتشم را بزرگ‌ترین شاعر عصر خودش نوشته است، اما خلاصه الاشعار پیش نظر وی بوده است، نه عرفات العاشقین. ممکن است که این رأی را از آنجا گرفته باشد. (رضازاده شفق، ۱۳۲۰: ۱۸۱)



شاعران ایرانی قرن دهم هجری، به این چیزها آلوده نباشد. شهرت شعر وحشی، از قرن دهم تا به امروزه همچنان ادامه دارد. نه زندگی رند مشربی، می تواند محاسن شعری او را کم رنگ کند و نه هجوگویی، می تواند به دامن شعری او یک لکه ننگ بزند. گفته های تذکره نویسان معاصر و متأخر، این قیاس را کاملاً تأیید می کنند. پیشتر، گفته تقی اوحدی را نقل کردیم که وحشی را از محتشم افضل دانسته بود. ادامه سخن تقی اوحدی این است: (نسخه خطی عرفات العاشقین، ورق ۷۸۹)

«الحق از متأخرین تا غایت هیچ کس، به درستی کلامی و جامعیت شاعری و تازه نوی مثل او نبوده. خصوص غزلیات، همه حالی اوست. هر چه از مطلوب می دیده به نظم می آورده، لهذا این قدر مؤثر».

تقی کاشی که شاگرد محتشم - حریف وحشی - است. در اوائل شاعری او چنین نوشته است:

«از اکثر سالکان مسالک سخنوری در اقسام شعر به وفور مهارت و قدرت امتیاز تمام پیدا کرده».

درباره شعرهای بعدی چنین نوشت:

«در فن شاعری او را ترقیات کُلّی دست داد و ز جمیع اصناف شعر، وقوف تمام پیدا کرده، اشعار خوب و ابیات مرغوب، بر دامن اهل روزگار نهاد. از آن جمله مثنوی گفت موسوم به فرهاد و شیرین که عقل خرده شناسان در آن، حیران است».

ده سال پس از وفات او، امین احمد چنین نوشت: (نسخه خطی هفت اقلیم: ۱۸۲)

«لالی آبدارش مثنوی زینت قلاده فصاحت است و فراید شاهوار غزلش، خاتم بازوی بلاغت».

اسکندر منشی هم وحشی را در غزل و مثنوی سرایی، یگانه دهر دانسته است (نسخه خطی تاریخ عالم آرای عباسی: ۱۳۲) و عبدالنبی هم به نکات ظریف شعری او اعتراف کرده است (نسخه خطی تذکره میخانه: ۱۵۳). در بین تذکره نویسان متأخر، خان آرزو نوشته است که او

۱- خلاصه الاشعار، حالات وحشی.

۲- خلاصه الاشعار، حالات وحشی. www.SID.ir

[خان آرزو] با خواندن چند حکایت از فرهاد و شیرین، نتوانست بر احساساتش غلبه کند و بی‌اختیار به گریه افتاد و در ادامه نوشته است: (نسخه خطی مجمع‌النفایس: ورق ۵۲۸)
«در شعر، طرزِ خاصیه دارد بر رویِ او بسیار مشکل است ... شعرِ او سهل ممتنع است».
مؤلف مخزن‌الغرائب کلمه به کلمه خان آرزو را تأیید کرده است. ابراهیم خلیل، نظرِ خود را این‌گونه اظهار کرده است: (نسخه خطی مخزن‌الغرائب: ورق ۴۴۷)
«سائر اقسامِ نظم، نهایتِ خوب و بغایتِ دل‌نشین و مرغوب است، غزلیاتش تمام عاشقانه و دردمندانه و مثنویاتش همه نمکین، خاصه قصه فرهاد و شیرین، حیرت‌افزای ناظران است».

به همین ترتیب، واله داغستانی در *ریاض‌الشعرا*^۱ و عشق عظیم‌آبادی در *نشر عشق* از شعر وحشی، بسیار تعریف و تمجید کرده‌اند: (نسخه خطی، ورق ۱۹۳۶).

الغرض، تذکره‌نویسان مشهور هر دور، درباره وحشی، گل‌هایی از تحسین و داد چنان پراکنده‌اند که بوی خوش آن دل و فکر را معطر و مسرور می‌سازد. چاپ متعدد شعرهای وحشی هم ثابت می‌کند که طره امتیاز قبولیت عام و سند افتخار را کسب کرده است. با تمام این احوال، اطلاعات مطلوبی از زندگی وحشی در دست نیست. هر رشته‌ای از زندگی او پیچیده است. حتی درباره تولد، حسب و نسب، خاندان و غیره چیزی نتوانستم بیابم. البته هر آنچه را از تذکره‌ها و شعرهای خود وحشی به دست آمد، در این صفحات تقدیم می‌کنم.

نام

در بیشتر تذکره‌ها نام وحشی، کمال‌الدین گفته شده است (نسخه خطی نشر عشق: ورق ۱۹۳۶)^۳ تقی اوحدی (نسخه خطی عرفات‌العاشقین، ورق ۷۸۹) همین نام را نوشته است. اشپرنگر به نقل از خلاصه‌الشعار همین نام را آورده است (اشپرنگر، ۱۸۵۴: ۳۵)، اما نسخه‌ای از خلاصه‌الشعار که پیش روی من است، در ذیل وحشی نام او نیامده است. ممکن است

۱- معلوم نیست آیا تذکره صحف ابراهیم مراد است یا خلاصه‌الكلام؟ بخش معاصران تذکره صحف ابراهیم به تصحیح: عابد رضا بیدار، خدابخش اورینتال پبلیک لائبریری، پتنا، ۱۹۷۸م چاپ شده است که درباره زندگی وحشی چیزی نیامده است. البته در خلاصه‌الكلام به مثنوی سرایان پرداخته شده است. یادداشت مترجم.

۲- حالات وحشی.

۳- (عبدالنبی، تصحیح: ۱۹۲۶، تنمّه حواشی تذکره میخانه: ۱۰۰)

که [اشپرنگر نسخه خلاصه الأشعار را] از جای دیگری پیدا کرده بود یا این نسخه فقط در کتابخانه شاهی آرد وجود داشته است که اشپرنگر از آن استفاده کرده بود. عبدالنّبی در میخانه به نقل از یک فرد معتبر که یک سال در صحبت وحشی بوده است و خودش از وحشی نامش را پرسیده بود، نام شاعر را شمس‌الدین محمد نوشته است (عبدالنّبی، تصحیح ۱۹۲۶: ۱۵۳) اما تأیید این گفته در جای دیگری یافت نمی‌شود.

تولد

درباره تولد و وفات وحشی، اطلاعات خاصی به دست نیامد. فقط در میخانه، عمر او ۵۲ سال نوشته شده است. چون بالاتفاق، سال وفات او ۹۹۱ هـ است، با این حساب سال تولد او ۹۳۹ هـ یعنی مصادف با ابتدای حکومت شاه طهماسب صفویⁱⁱⁱ. بیشتر تذکره‌نویس‌ها نوشته‌اند که وی در اوج جوانی فوت کرده است. در خلاصه الأشعار وفات او را در جوانی نوشته است^۱:

«چون مدّت‌ها در دارالعباده یزد به فراغت اوقات گذرانید و باقی ایام، جوانی را به عیش و سُرور به پایان رسانید. روزی در حالت مستی غزلی بگفت که بعضی ابیات آن، دلالت بر تنفر وی از وضع عالم و قُرب اجل و هلاک وی می‌کرد.

ما اجنبی ز قاعده کار عالمیم بیهوده گردِ کوچه و بازارِ عالمیم»^۲

از بعضی قرائن معلوم می‌شود که وحشی ۱۶ سال پایان عمرش را در یزد گذرانده است. با این حساب هنگام ورود به یزد، ۳۶ ساله بوده است و چنین آدمی، جوان تصور می‌شود. بلکه فرد ۴۵ ساله را هم جوان می‌گویند. به خصوص، ۴۰۰ سال پیش از این که عمرها به بالای صد سال هم می‌رسید. بنابراین، وفات در پنجاه سالگی را جوان‌مرگی تصور کردن، چندان دور از قیاس نیست.

اما رشید یاسمی به نقل از روضه الصفا نوشته است که وحشی در زمان شاه اسماعیل^{iv} (وفات: ۹۳۰ هـ) ظهور کرده است (مقدمه رشید یاسمی، ۱۳۰۶: ۱۱). با این حساب، باید بپذیریم که وحشی پیش از ۹۳۰ هـ به دنیا آمده است. پس، کسانی که وفات او را در جوانی نوشته‌اند،

۱- ذیل حالات وحشی.

۲- در دیوان، این غزل هفت بیت دارد (۱۳۵ش: ۲۵۳)؛ در خلاصه الأشعار فقط پنج بیت است. بیت دوم و سوم محذوف



اشتباه کرده‌اند^۱ (همان، ۱۲). اسماعیل [حمیدالملک] هم نوشته است: (مقدمه حمیدالملک، چاپ ۱۳۴۷ه: ۱۰)

«در موقع وفات، سنین عمرش بیش از شصت سال بوده».

غلامرضا رشید یاسمی و اسماعیل حمیدالملک، در تأیید حدس‌های خود، به قطعه‌ای از وحشی اشاره می‌کنند که دربارهٔ عَلم شاه خلیل‌الله - پسر میرمیران یزدی^۲ - سروده شده است. از دو مصراع این قطعه کاملاً آشکار است که این واقعه در ۹۵۳ه بوده است^۳:

مصراع: جای عزت طلبان داعیه جانداران

مصراع: بادپای عَلم عز خلیل‌اللهی

رشید یاسمی نوشته است: (مقدمه رشید یاسمی، ۱۳۰۶: ۱۳)

«این قطعه خوب ساخته نشده است، ولی با اشکالی که در حساب جمل هست، خاصه در آوردن دو مصراع که هر دو یک تاریخ معین را نشان بدهد، می‌توان سن گوینده را کمتر از بیست و پنج سال داشت. بعلاوه معلوم می‌شود که وحشی درین تاریخ، بزنگ بوده و از بافق به یزد و نغت سفر کرده».

رشید یاسمی، تاریخ تولد وحشی را ۹۲۸ه یعنی سال‌های آخر شاه اسماعیل فرض کرده است. فعلاً به جز میخانه، سند دیگری در اختیار نداریم تا دربارهٔ فرض رشید یاسمی، چیزی بگوییم. اما بیان این نکته لازم است که در روضه الصفا، چرا باید از کلمه «ظهورش» فقط تولد فرض شود. می‌توان از این کلمه، تعلیم، پرورش، ابتدای شعرگویی و غیره را فرض کرد. بعلاوه، چون از روضه الصفا نمی‌توان فهمید که تولد وحشی، در اواخر سلطنت شاه اسماعیل بوده است، پس ظاهراً چندان جایز نیست که بپذیریم که این واقعه [عَلم] دو سال پیش از وفات شاه اسماعیل رخ داده است. کاملاً مشخص است که با پذیرفتن دوره میانی شاه اسماعیل، نمی‌توان واقعات زیادی را بر آن تطبیق داد. اما اگر گفته روضه الصفا را بپذیریم، گفته بسیاری از تذکره‌ها غلط ثابت خواهند شد که یکی از آنها تذکره وزینی چون خلاصه الکلام هم دربینشان می‌آید.

از طرفی واقعه خود عَلم بلند کردن هم، مشکوک است. شاه خلیل‌الله فرزند سوم میرمیران

۱- عمر او را ۶۲ سال نوشته است.

۲- این قطعه، در دیوان چاپی نیست؛ مقدمه فرهاد و شیرین، ص ۱۱؛ مقدمه دیوان، ص ۱۰.

یزدی^۱ بود که در ۹۸۶هـ دمامد شاه اسماعیل ثانی شد (مقدمه رشیدیاسمی، ۱۳۰۶: ۱۲). کاملاً مسلم است که هنگام ازدواج، سن او کمتر از ۴۰ سال بوده است. چون افتخار دمامد خانواده شاه به فرد مومن داده نمی‌شود. این هم مسلم است که بچه پنج - شش ساله نمی‌توانسته علم را بلند کند. رشید یاسمی هم درباره این واقعه، نگاه مشکوکی دارد. توجیه ۲۵ سالگی او هم محکم نیست. یک پسر بسیار باهوش در ۱۴ سالگی می‌تواند قطعه‌سرایي کند و اگر کم‌هوش باشد، ۲۵ سال هم کم است. فرض سکونت در یزد و تفت، نتیجه یقین ارتباط با میرمیران است. در حالی که در صفحات جلوتر، حقیقت معلوم خواهد شد که وحشی پس از سکونت در کاشان، با میرمیران ارتباط پیدا کرد. البته این صحیح است که وحشی پیش از رفتن به کاشان، در یزد اقامت داشته بود و داستان بلند کردن علم هم مربوط به همین زمان است، اما ارتباط عمیق بعد به وجود آمد. این که وحشی پیش از رفتن به کاشان، کم‌سن بوده است از خلاصه اشعار و میخانه ثابت می‌شود.

وطن

تمام تذکرها متفق القول هستند که وحشی در بافق^۲ به دنیا آمده است و بافق در قرن دهم هجری، قصبه‌ای مشهور بود. اما در اینکه در آن زمان، این قصبه جزو کرمان بود یا یزد، اختلاف است. در خلاصه اشعار آمده است که وحشی اصالتاً یزدی بود. در حالی که در قصبه بافق به دنیا آمده است. از این رو در این تذکره، وحشی جزو مشاهیر یزد به شمار آمده است. اما از این گفته، به صراحت نمی‌توان دریافت که بافق در یزد بوده است یا جدا از آن؟ البته از روی قیاس می‌توان گفت که بنا به اطلاعی که مؤلف خلاصه اشعار به ما می‌دهد، این قصبه جزو یزد بوده است. در عرفات العاشقین و میخانه، بافق جزوی از یزد نوشته شده است که تذکرهاي مختلفي هم این را تأیید می‌کنند. رشید یاسمی در تأیید این گفته نوشته است: (مقدمه رشیدیاسمی، ۱۳۰۶: ۱۳)

«مولد او قصبه بافق است، در بست و چهار فرسنگی از یزد، در زمان وحشی جزء یزد بوده و اکنون هست».

۱- میرمیران چهار فرزند داشت: نعمت‌الله؛ غیاث‌الدین منصور؛ شاه خلیلی الله (وفات: ۱۰۱۶هـ)؛ شاه سلیمان. (معصوم علی شاه، ۱۳۱۶-۱۳۱۹ق: ۴۵)

۲- فهرست‌نویس رائل ایشیاتیک سوسانتی [ویلیم مورلی] این را به سکون «فا» نوشته است. «فای» مکسور را غلط دانسته است. آثار این مصراع وحشی، متحرک است. مصراع: در اظهار انعام حکام بافق.



بعد رشید یاسمی، نوشته آتشکده [آذر] را می‌آورد که یزد، جزوی از کرمان بوده است. برای همین، آذر به لحاظ کرمانی و سکونت او، یزدی نوشته است. ربو (ربو، ۱۸۷۹، ج ۲: ۶۶۳) اته و دیگران هم وحشی را «کرمانی» نوشته‌اند. فهرست‌نویس بانکی‌پور هم وحشی را «کرمانی» نوشته است: (عبدالمقتدر خان بهادر، ۱۹۴۲: ج ۲: ۱۷۴)

«وحشی در بافق (کرمان) به دنیا آمده است،^۱ اما چون از بچگی اینجا (یزد) آمده و ساکن شده است و تقریباً تمام عمر خود را اینجا سپری کرده است، به وحشی یزدی معروف شد. فقط برای همین، امین احمد رازی در هفت اقلیم، او را یزدی نوشته است».

اما این قیاس فهرست‌نویس بانکی‌پور - که به خاطر سکونت وحشی در یزد، مؤلف هفت اقلیم او را یزدی نوشت است - اشتباه است. چون در هفت اقلیم^۲ چنین جمله‌ای وجود ندارد و به طور واضح، بی‌هیچ شرطی، وحشی را جزو مشاهیر یزد نوشته است.

مؤلف نشتر عشق هم بافقی را همان کرمانی نوشته است: (نسخه خطی، ورق ۱۹۳۶). مؤلفین دیگری هم هستند که بافق را جزو کرمان نوشته‌اند. اما هیچ کدام، معاصر وحشی نیستند.

حسین کوهی که مثنوی فرهاد و شیرین را چاپ کرده است، همه جا وحشی را «کرمانی» نوشته است. در حاشیه هم خلاف نظر رشید یاسمی نوشته است: (مقدمه رشید یاسمی، ۱۳۰۶: حاشیه ۱۳ و ۱۴)

«بافق از نقاط شمال شرقی کرمان و چهل و نه فرسخ به شهر کرمان، فاصله دارد و تا اوائل سلطنت ناصرالدین شاه، ضمیمه کرمان بوده. محمدحسن خان سردار ایروانی در سنوات هزار و دویست و شصت و هفت ۱۲۶۷هـ / ۱۲۶۹هـ به حکومت یزد و کرمان جمعاً منسوب شد و به تقاضای اهالی یزد که می‌خواستند قلمرو یزد وسیع باشد، چندین نقطه را از کرمان و اصفهان و فارس متفرع نموده ضمیمه یزد نموده است: ذیل: (۱) بافق و (۲) بهاباد و (۳) شهر بابک از کرمان. نایین از اصفهان، هروت و مروس از فارس. بنابراین وحشی کرمانی بوده هست و خواهد بود».

۱- «بافق» در کرمان نیست. شهرستان «بافت» از توابع کرمان است. (یادداشت مترجم)
۲- یادداشت دکتر نذیر احمد شماره صفحه مزبور را ذکر نکرده است. (یادداشت مترجم)



اگر نظر صریح رشید یاسمی نبود، با این همه جزئیات، تأملی نمی‌بود در پذیرفتن این‌که وحشی کرمانی باشد. بافق در بیست و پنج فرسنگی یزد و چهل و نه فرسنگی کرمان است. با این حساب، قرار گرفتن بافق در یزد، به قرین قیاس نزدیک‌تر است. یک نکته دیگر هم این قیاس را تأیید می‌کند که اجداد وحشی یزدی در خود یزد مقیم بوده‌اند. ممکن است که در زمان وحشی، بافق جزو یزد بوده باشد و بعد، جزو کرمان شده باشد و در آخر، در زمان محمدحسن خان دوباره جزو یزد شامل شده باشد. یعنی تا حدی نظر حسین کوهی هم تأیید می‌شود. حسین کوهی به شدت معترض کسانی است که با اینکه وحشی را کرمانی می‌دانند در نوشتن یزدی اصرار می‌ورزند.

تخلص

در تذکره‌ها جزئیاتی درباره تخلص او نوشته نشده است و حقیقت این است که اندک شاعرانی هستند که واقعه قابل ذکری درباره تخلص آنها وجود داشته باشد. ظاهراً وحشی هم از این قاعده، جدا نیست، اما در میخانه یک داستان آمده است که خلاصه‌اش این است که وحشی در اول جوانی به کاشان آمد و مکتب‌دار شد (عبدالنبی، تصحیح ۱۹۲۶: ۵۳). در آن وقت، شعر نمی‌گفت و کمی بعد به شعرگویی روی آورد. این بیت را سرود:

اگر چه هیچ ندارم، به سر به گلی دارم چو شب شود به سر خویش مشعلی ندارم
شهرت این بیت، به گوش حاکم وقت - محمدسلطان^۲ - رسید. حاکم وحشی را فراخواند، اما هیچ اعتنایی به او نکرد. به دیده تحقیر نگریست و گفت که این فرد، چنین شعری نمی‌تواند بگوید. حاضرین گفتند که بیت را این وحشی سروده است. چون تخلص برادر مرحومش - وحشی - بود، برای همین در حضور حاکم، او را به این نام خواندند. به این ترتیب، شاعر تخلص «وحشی» را برگزید و تمام اشعار برادر مرحومش را در دیوانش شامل کرد. شعرهایی که دارای تخلص است از خود اوست و شعرهایی که بدون تخلص است، سروده برادرش است.

۱- این بیت در کلیات نیست. هیچ غزلی با این ردیف در دیوان نیست.

۲- درباره شخصیت او چیزی معلوم نشد. از خلاصه اشعار معلوم می‌شود که هنگام ورود او، حاکم کاشان مرزامحمد

مؤلف میخانه این داستان را از یکی از دوستانش شنیده است، پس نمی‌توان در یک نظر این داستان را رد کرد. در خلاصه‌الاشعار آمده است^۱ که وحشی در همان هنگام سکونت در وطن، یعنی پیش از رفتن به کاشان، «طریق شاعری را در ملازمت آنجناب (مولانا شرف‌الدین علی بافقی) کسب کرده» و در همان ابتدای سکونت در یزد، گویا درباره واقعه علم بلند کردن شاه خلیل، قطعه تاریخی سروده است. با این تفصیل، گفته مؤلف میخانه – که وحشی در کاشان شعرگویی را آغاز کرد – صحت ندارد.

مُرادی بافقی^{vi} برادر مشهور وحشی بود که از او کوچک‌تر بود. تذکره‌نویس‌ها متفق‌القول^۲ هستند که هر دو برادر، از شرف‌الدین کسب فیض کرده‌اند. ممکن است مُرادی همان باشد که وحشی به او اشاره کرده است. چون این امر مسلم است که مُرادی به کاشان رفته است. گویا به این دلیل بود که غضنفر^{vii} و فهمی^۳ به هجو وحشی و مُرادی پرداختند. ظاهراً در همان دوره اقامت در کاشان، او فوت کرد. آن طور که از ترکیب‌بند فهمی^۴ معلوم می‌شود گویا وحشی، مرثیه پرسوز خود را برای همین برادرش سروده بود^۵ (عبدالمقتدر خان بهادر، ۱۹۴۲: ج ۲: ۱۷۴)، اما پس از درستی این قیاس، در داستان مؤلف میخانه، ایرادات دیگری دیده می‌شوند. مثلاً اقامت ابتدایی برادرش در وطن، به جای مُرادی، تخلص او وحشی باشد. البته مسلم است که این دو حرف کاملاً اشتباه هستند.

سکونت در بافق و آغاز شعرگویی تا ۱۹۵۸ هـ

ظاهراً وحشی در همان وطنش پرورش یافته تعلیم یافته بود^۶ (ریو، ۱۸۷۹، جلد ۲: ۲۶۳). این گفته خلاصه‌الاشعار بسیار مهم است^۷:

«(وحشی) از جمله شاگردان و تربیت‌یافتگان مولانا شرف‌الدین علی بافقی است که در فن قصیده او را انوری عصر می‌گفته‌اند و طریق شاعری را در ملازمت آنجناب کسب کرده چنان که باید در آن وادی کوشیده».



۱- ذیل حالات وحشی.

۲- نگ: عرفات العاشقین و غیره.

۳- خلاصه‌الاشعار، ذکر غضنفر و فهمی.

۴- همان.

۵- همچنین: کلیات (بانکی‌پور)، ورق ۹۲ الف به بعد.

۶- ذیل حالات وحشی.



در عرفات العاشقین هم آمده است که وحشی و مُراد ی بافقی - هر دو برادر - از شرف الدین علی بافقی کسب فیض کرده‌اند (نسخه خطی: ورق ۷۸۹ ب). تذکره‌های متأخر این گفته را تأکید می‌کنند. البته برخی^۱ مولانای مذکور را بافقی (نسخه خطی خلاصه الکلام: ورق ۴۴۰) برخی دیگر^۲ بافقی یزدی (مختصر نسخه، ورق‌های ۷۷ و ۷۸) و عده‌ای^۳ فقط یزدی نوشته‌اند. چون قرین قیاس این است که بافقی، جزو یزد بوده است، برای همین نمی‌توان گفته هیچ کدام را غلط دانست.

اتفاقاً فرد دیگری به نام مولانا شرف‌الدین، تقریباً نیم قرن پیش در یزد می‌زیسته است. برای همین، چند مؤلف، وحشی را شاگرد مولانا شرف بافقی نمی‌دانند. مثلاً فهرست‌نویس بانکی‌پور به صراحت کامل نوشته است که مولانا شرف‌الدین بسیار پیش از وحشی فوت کرده بود و برای همین نمی‌توان رابطه استادی و شاگردی آنها را پذیرفت. (عبدالمقتر خان بهادر، ۱۹۴۲: ج ۲: ۱۷۴).

دلیل اصلی این امر مشتبه این است که نسبت وطنی شرف‌الدین - استاد وحشی - یزدی نوشته شده است به جای بافقی، اما این حقیقت را نمی‌توان انکار کرد که شرف‌الدین یزدی^{viii} - مؤلف ظفرنامه که در ۸۵۸ هجری فوت کرده است - با شرف‌الدین - استاد وحشی - فرق دارد. با این دلایل، تأیید این قیاس معلوم می‌شود:

۱- ذیل «یزد» در هفت اقلیم، درباره هر دو نوشته شده است: (نسخه خطی، ورق‌های: ۱۷۳؛ ۱۷۸؛ ۱۷۹)، نام هر دو، شرف‌الدین علی است. نام مؤلف ظفرنامه بدون نسبت وطنی و نام استاد وحشی، با نسبت بافقی نوشته شده است. اولی، علاوه بر ظفرنامه این چهار کتاب را هم تألیف کرده است: حلال مطرز و منتخب؛ شرح قصیده برده؛ کنه المراد در علم وفق اعداد؛ اشعار آبدار در قسم مثنوی، غزل و رباعی.

استاد وحشی از دانشمندان عصر خود بود. در مدح شاه طهماسب قصاید زیادی سروده است. یک دفعه، شاه طهماسب با او صحبت می‌کرد، اما به دلیل سنگین‌گوشی از فیض او محروم ماند. در این باره قطعه‌ای سرود:

۱- همچنین: مختصر نسخه، ص ۷۷ و ۷۸.

۲- مثلاً: عرفات العاشقین، مجمع التّفایس، هفت اقلیم، ریاض الشعرا و غیره.

۳- مثلاً: مختصر نسخه، ص ۷۷ و ۷۸؛ آفتاب‌نما و غیره.

از گرانی صدف نشد گوشم قول شه را که بود ذرّ ثمین
جای آن بود کز گرانی گوش پای تا سر فرو ورم به زمین

مؤلف، از قصیده مدحیه‌ای این شعر را نقل کرده است:

ز عنبرین خطِ او بر بیبا صفحه ماه نوشت کِلکِ قضا، شرح ثمّ وجه الله

۲- در خلاصه‌الاشعار نام هر دو شرف‌الدین همراهِ شرح، به طورِ جداگانه آمده است.

۳- در کلیاتِ وحشی یک قطعه تاریخی است^۱ که تاریخِ وفاتِ استاد مولانا شرف‌الدین علی بافقی بر می‌آید (وحشی بافقی، ۱۳۱۵: ۹). مؤلفِ ظفرنامه خیلی پیش از این تاریخ فوت کرده است.

۴- بیشترِ معاصرین، این واقعه را تأیید کرده‌اند.

پروفسور محمد شفیع از نوشته اشپرنگر نتیجه گرفته است که نام کاملِ مؤلفِ ظفرنامه، شرف‌الدین علی یزدی است و نامِ استادِ وحشی، شرف‌الدین علی بافقی است. (عبدالنبی، تصحیح ۱۹۲۶: حواشی ۴۱؛ ۱۰۰) یعنی در نامِ اولی «علی» است. پروفسور شفیع^{ix} وجود هر دو شرف‌الدین را تأیید کرده است، اما گفته آن دسته از تذکره‌نویس‌هایی که استادِ وحشی را «علی یزدی» یا «علی بافقی» نوشته‌اند را اشتباه دانسته است:

در *مراه آفتاب‌نما* هم نوشته شده است که وحشی شاگردِ شرف‌الدین علی یزدی بود، اما این تذکره‌نویس‌ها دچار اشتباه شده‌اند. چون تقی کاشی وحشی را شاگردِ شرف‌الدین بافقی دانسته است (اشپرنگر، ۱۸۵۴: ۳۵). مؤلفِ *هفت اقلیم* و مؤلفِ *گنج الهی* نامِ همین شخص را شرف‌الدین علی بافقی نوشته‌اند (همان، ۷۹). این شخص با علی یزدی - مؤلفِ *ظفرنامه* - فرق دارد.

اما اشپرنگر نام را از خلاصه‌الاشعار کامل نیاورده است. *عرفات العاشقین* و خلاصه‌الاشعار هر دو نامِ استادِ وحشی را کامل آورده‌اند که در *هفت اقلیم* و *گنج الهی* نقل شده است. با کمی ترمیم در *مراه آفتاب‌نما* و غیره هم آمده است. همان طور که پیشتر بیان شد، از این نوشته برخی دچار اشتباه شده‌اند، اما مسلم است که سُقمی در این است. چون بافقی در حدِ پایینی یزدی تلقی خواهد شد.



ممکن است که وحشی در یزد هم تعلیم و تربیت یافته باشد. چون این امر ثابت شده است که وحشی در اوائلِ زندگی به یزد رفت و آمد داشته است. وطنِ اجدادش هم همین یزد بوده است. بعلاوه چون مرکزِ حکومت هم بوده است، امکانات در اینجا میسر بوده است و چون از بافق فقط بیست و پنج فرسنگ فاصله داشته است، به راحتی می توانسته در بافق رفت و آمد داشته باشد، اما از این هرگز نمی توان نتیجه گرفت که وحشی از کودکی در یزد مقیم بوده است.

فعالاً نمی توان به طورِ یقین گفت که وحشی تا چه زمانی در وطنِ خود و در یزد، در اوائلِ عمر سکونت داشته است. فقط می توان گفت که در ۹۵۳ هـ وقتی عمر او چهارده یا پانزده سال بوده است، ظاهراً در یزد بوده است. گویا کمی بعد از این سال، سفر نکرده است. در همین ایام، با شعر آشنایی پیدا کرده است و خواسته است طوری با میرمیران ارتباط برقرار کند. شاید این خواست او در آن قطعه تاریخی بلند کردنِ علمِ شاه خلیل بیان شده است. با یک قرینه، معلوم می شود که در ۹۶۰ هـ او در کاشان بوده است (اشپرنگر، ۱۸۵۴: ۹۵). چون در اوائلِ جوانی از همانِ وطنش به کاشان رفته بود. پس ایرادی نیست اگر زمانِ اقامتِ او در وطن را ۹۵۷-۹۵۸ هـ در نظر بگیریم. یعنی در آن زمان ۱۸ یا ۱۹ ساله بود.

اقامت در کاشان ۹۵۹ تا ۹۷۴ هـ

از نوشته خلاصه الاشعار کاملاً معلوم می شود که در اوائلِ شعرگویی، از وطن به سمت کاشان رفته است. اما میخانه این طور نوشته است: (عبدالبی، تصحیح ۱۹۲۶: ۱۵۲؛ ۱۵۳) «در اوّل جوانی و عنفوانِ زندگانی که هنوز وارداتِ غیبی، ریشه فیضی به اندیشه او نداده و از سرچشمه فیضِ نامتناهی بی تر نکرده، از وطن خروج نموده به کاشان آمد و در آنجا به مکتب داری مشغول شد».

درباره سنّ وحشی هنگامِ خارج شدن از وطن، گفته میخانه صحیح تر است. معلوم است که در ۹۵۸ هـ وحشی نوزده سالش بوده است. چنین فردی در اوج جوانی است. اما از نوشته بعدی میخانه بر می آید که در وطن اصلاً ارتباطی با شعر و شاعری نداشته است. حتی در کاشان هم تا مدتی به این طرف مایل نبوده است. اما این اشتباه است. پیش از این توضیح

داده شد.



برخی از مؤلفین، اقامتِ او در کاشان را به طوری کلی نادیده گرفته‌اند. مخصوصاً فهرست‌نویسان که اصلاً ذکرِ او از کاشان نکرده‌اند. نویسندگانِ ایرانیِ عصرِ ما هم از پرداختن به اقامتِ کاشان قاصر بوده‌اند. رشید یاسمی از بیتِ زیر به این نتیجه رسیده است که او چند روز در کاشان بوده است: (مقدمه رشید یاسمی، ۱۳۰۶: ۱۵)

یوسفِ دیگر به دست آور تو وحشی قحط نیست

ما مگر در مصر یعنی شهر کاشان نیستیم

اسماعیل [حمیدالملک] به این بسنده کرده است: (مقدمه حمیدالملک، ۱۳۴۷ه: ۶)
«بعید نیست که کاشان ... را دیده باشد».

در دورانِ اقامت در کاشان، امیر رفیع‌الدین حیدرمعمایی^X سرپرستی وحشی را برعهده گرفت. تقریباً همه شاعرانِ کاشان، به دربارِ این شاعر وابسته بودند: از محتشم کاشانی گرفته تا فهمی، غضنفر، باقر و دیگران. کفالتِ همگی بر عهده امیر رفیع‌الدین بود. مرجع مآل شاعرانی که از بیرون شهر می‌آمدند، دربارِ همین امیر بود. تحتِ سرپرستی او بود که وحشی به خوبی پیشرفت کرد. در خلاصه اشعار آمده است:

«از انعام و احسانِ ساداتِ رفیع‌الدرجاتِ اینجا، خصوصاً امیر رفیع‌الدین حیدرمعمایی، محظوظ و بهره‌ور می‌بود».

در مآثرِ رحیمی در جاهای مختلف وحشی را دست‌پرورده امیر رفیع‌الدین گفته است (نهایندی، ۱۹۲۵، ج ۳: ۶۲۰؛ ۶۲۵؛ حاشیه ۶۹۸). از آنجایی که معمایی یک شاعر برجسته‌ای بود، وحشی زیر تربیتِ او شهرتِ کافی کسب نمود. در خلاصه اشعار به صراحت آمده است که در اثر تربیتِ «بعضی ممیزِ سخن» وحشی در شعرگویی پیشرفتِ زیادی کرد. یکی از این «ممیزِ سخن» مسلماً امیرحیدر بوده است. از این نوشته خلاصه اشعار هم معلوم می‌شود که چند نفر از سادات هم سرپرستی وحشی را برعهده داشتند.

در زندگی وحشی، اقامتِ او در کاشان اهمیتِ زیادی دارد. چون فضایی در کاشان حکمفرما بود که که شعر او را به پختگی رساند. او مجبور به طیِ مراحل شد که در نتیجه او را به این پختگی و موفقیت رسانید. در آن زمان، مناظره و مشاعره در کاشان بسیار برگزار

می‌شد و بیش از همه شاعرانِ ممتازی چون: غضنفر، فهمی، حاتم^{xi}، شجاع^{xii} و مقصود^{xiii} در این محافل شرکت می‌کردند. حتی محتشم کاشانی که از دیگران معروف‌تر بود نتوانست دامن خود را از این محافل برکنار کند. معمول بود که در این مناظره‌ها یکدیگر را هجوِ رکیک می‌گفتند و اگر شاعری از بیرون می‌آمد، همگی به او هجوم می‌بردند و او را حسابی ذلیل و خوار می‌کردند. وحشی وقتی از یزد به کاشان رفت، ظاهراً همه شاعران با او مناظره کردند. اما از خلاصه اشعار چنین معلوم می‌شود که وحشی پیش قدم بود^۱:

«همواره با شعرای اینجا مناظره می‌کرد و بر سخنان ایشان اعتراض می‌نمود».

از حسن اتفاق، همه این شاعران به امیرحیدر وابسته بودند، پس از مناظره و مباحثه‌ها فرصت بیشتری برای استفاده بود. الغرض وحشی در تمام مشاعره‌های کاشان، مناظره کرد، هجو نوشت و ضربه زد [رنجش خاطر فراهم آورد]. فعلاً از بیان این جزئیات، قاصر هستیم. البته این قدر معلوم است که یکبار، غضنفر در هجو وحشی یک رباعی نوشت که در آن کچلی او را مسخره کرد. وحشی از این بابت خیلی ناراحت بود و در قطعه‌ای هم آن را بیان کرده است^۲. رباعی غضنفر این است^۳:

وحشی که گرفته شوره گرد سر او / دانم ز سر گل^۴ است شور و سر او
افتاده میان من و او کشتی شعر / لیکن نتوان نهاد، سر بر سر او

وحشی این طور جوابش را داد^۵:

غضنفر کلجاری به طبع همچون پلنگ / رسید و خواست، کند خویش را برابر من
ولی ز آتش طبعم، پلنگ وار گریخت / غریب جانوری دور گشت از من

در رباعی دیگر غضنفر این طور به او ضربه می‌زند^۶:

وحشی و برادرش که خلوت کردند / در ملک سخن، ترک خصومت کردند

۱- ذیل حالات وحشی.

۲- غضنفر کلجاری به طبع همچو پلنگ/ رسید و خواست که خود را کند برابر من / ولی ز آتش طبعم پلنگ وار گریخت / غریب جانوری دور گشت از سر من (دیوان، ص ۳۳۴) [یادداشت از مترجم]

۳- وفات ورق؛ هفت اقلیم به ذیل غضنفر.

۴- سرگل: سر کچل را می‌گویند. مطایبه آن در ابتدای دیوان: نشستم دوش در کنجی که سازم/ سرکل را به زیر فوطه پنهان (فوطه: دستار)

۵- کذا در حاشیه شماره ۶۵.

۶- خلاصه اشعار از هفت اقلیم ذکر غضنفر.



هر شعر که در کهنه کتابی دیدند بردند و برادرانه قسمت کردند
تقی کاشانی نوشته است^۱ که زمانی که نواب مرزا ولد معصوم بیگ صفوی^{XIV}، حاکم
کاشان بود، بین وحشی و غضنفر دعوا شد که کدام شاعرتر است؟ در حضور نواب مسابقه
برگزار شد و او غضنفر را برتر دانست و به او خلعت بخشید.

فهمی کاشانی بزرگ‌ترین حریف وحشی بود. ظاهراً پس از غضنفر، او را هجو گفته
است. چون برادرش در آن وقت، زنده نبود. از رباعی غضنفر معلوم می‌شود که برادرش زنده
بوده است. فهمی ترکیب‌بندِ طولی در هجو وحشی سروده بود. او چنان از دست وحشی
عصبانی بود که حتی پنج سال پس از وفات وحشی در یک مجمع بزرگ شروع کرد به
بدگویی از وحشی (نسخه خطی عرفات العاشقین، ورق ۵۷۱: ذیل حالات فهمی). اتفاقاً مؤلف
عرفات العاشقین هم آنجا بود. او چنان حساب فهمی را رسید که دیگر جرأت چنین کاری
نکرد. البته وحشی هم خیلی فهمی را هجو گفته بود و یک مثنوی در کلیات وحشی است و
در آن به طور رکیکی فهمی را هجو گفته است. تقی کاشانی درباره دعوی این دو نوشته
است^۲:

«در اواخر حال، میان او و جمعی از شاعران اینجا چنان که رسم باشد کار به هجو
انجامید و یکدیگر را هجوهای رکیک کردند و اهاجی که میان مشارالیه و مولانا فهمی و
دیگران واقع شده، مشهور است.»

تقی اوحدی نوشته است که بین وحشی و محتشم مقابله و مناظره شد (نسخه خطی
عرفات العاشقین، ورق ۷۸۵ب). ظاهراً این مناظره در همان دوران اقامت وحشی در کاشان بوده
است. اما مؤلف خلاصه الاشعار ذکری از این ماجرا نشده است. البته در تذکره‌های قرن
دوازدهم مقابله هر دو ذکر شده است.

مشخص کردن این امر مشکل است که وحشی تا چه زمانی در کاشان بوده است، اما
می‌توان گفت که مدت زیادی آنجا سکونت داشته است. گویا او در ۹۵۸هـ به کاشان رفت. به
قول تقی کاشانی حاکم آن وقت، میرزا محمد بود. ممکن است که میخانه، همین حاکم را

۱- همان؛ همچنین: (عبدالنبی، تصحیح ۱۹۲۶: حواشی ۴۰).



محمد سلطان نوشته است. چون بنا به گفته میخانه، هنگام ورود وحشی به کاشان، حاکم وقت کاشان هم او بود. به تصریح مآثر رحیمی در دوره ده ساله اقامت وحشی در کاشان، صرفی ساوجی^{xv} با او دیدار کرده بود (نهایندی، ۱۹۲۵م، ج ۳: ۶۹۰). صرفی ساوجی از کاشان به هندوستان آمده بود و مدتی با امرای کاشان، در ارتباط بوده است و نزدیک ۹۹۱هـ با خانخانان^{xvi} در گجرات^{xvi} دیدار کرده بود. اگر خروج او از کاشان و دیدار او با خانخانان، این دوره ۹۰۵هـ فرض شود، پس صرفی سال ۹۸۵هـ کاشان را ترک کرده بود. از آنجایی که صرفی ساوجی، ده سال سکونت داشته است، ورود او ۹۷۵هـ بوده است، اما به راحتی نمی‌توان پذیرفت که وحشی در همین سال سکونت داشته باشد. چون هنگام آمدن ظهوری^{xviii} به یزد، وحشی در یزد بود. از گفته مآثر رحیمی همین بر می‌آید: (نهایندی، ۱۹۲۵م، ج ۳: ۳۹۴)

«ظهوری به دارالعباد یزد افتاد و در خدمت میرمیران به سر بُرد. با وجود ... حسان الزمان مولانا وحشی بافقی در آن سلسله رفیعه^۱ مصاحبت و مناومت یافت».

ظهوری پیش از ۹۸۰هـ تا مدت مدیدی در یزد می‌زیسته است. از چند قرینه هم معلوم است که این دوره سکونت، کمتر از چهار - پنج سال نبوده است. پس ورود او حدود ۹۷۵هـ است. الغرض، پس از این سال، وحشی فوراً کاشان را ترک کرد. بنابراین ملاقات وحشی و صرفی ساوجی خیلی کم بوده است، اما از نوشته مآثر رحیمی این بر نمی‌آید: (نهایندی، ۱۹۲۵م، ج ۳: ۶۹۸)

«مدت ده سال با شعرای کاشان مثل: حاتم، فهمی، رضایی شجاع شاعری باکرد و مولانا وحشی بافقی و غیرتی شیرازی در آن زمان در آنجا بودند».

قطعاً منظور از «در آن زمان» دوره ده ساله نمی‌تواند باشد. از این عبارت، فقط می‌توان زمان ورود صرفی را متوجه شد. خلاصه این بحث طولانی این است که وحشی تقریباً پانزده - شانزده سال یعنی از ۹۵۹هـ تا ابتدای ۹۷۵هـ در کاشان می‌زیسته است. یعنی از سن بیست سالگی تا سی و شش سالگی. در این دوره، شعر او به پختگی رسید و در غزل صاحب سبک شد. در مثنوی که گوی سبقت را از همگان ربود. خلاصه این که در همه قالب‌های

شعری شهرتی پیدا کرد. مثنوی ناظر و منظور^{xi} او در همین دوره تألیف شده است. به قول خلاصه‌الشعار، مثنوی فرهاد و شیرین در این دوره نوشته شده است، اما پذیرفتن این حرف، جای تأمل دارد.

سکونت در یزد ۹۷۵-۹۹۱ هـ

در زندگی وحشی، سکونت در یزد به چند دلیل حائز اهمیت است و یک دلیل این است که همه مؤلفین سکونت وحشی در یزد را پذیرفته‌اند و حتی عده‌ای نوشته‌اند که وحشی از بچگی در یزد سکونت داشته است. البته این حرف، درست نیست. وحشی مدتی پس از سکونت در کاشان، به وطن خود یزد برگشت و در آخر، یزد را محل زندگی دائمی خود قرار داد. در یزد، او با میرمیران آشنا شد و چنان با این سید ارتباط پیدا کرد که به قول رشید یاسمی: (مقدمه رشیدیاسمی، ۱۳۰۶: ۱۲۲)

«وجود این سید متنعم کریم برای وحشی گنج بود در ویرانه یزد عقل او حکم نمی‌کرد
که چنین ممدوح را گذرد».

به طور قطع نمی‌توان گفت که وحشی در جستجوی ممدوح، به جای دیگر نرفته باشد، اما در این امر شکی نیست که او با میرمیران چنان رابطه عمیقی داشت که سرپرستی میر، او را از غم روزگار آسوده خاطر ساخته بود. نتیجه چنین سرپرستی بود که نیم بیشتری از شعرهای مدحی او و یک چهارم شعرهایش، در مدح میرمیران و پسرش - شاه خلیل الله - است. خلاصه‌الشعار نوشته است:

«روی به دارالعباده یزد کرد و به شرف مداحی خاندان شاه نورالدین نعمت‌الله ولی
مشرّف گشته چندین سال در آنجا به سر بُرد. در مدحی مرتضای ممالک اسلام و مقتدای
اهل عرفان امیر غیاث‌الدین میرمیران ... قصائد غراً گفت».

از این نوشته و از گفته عرفات العاشقین کاملاً آشکار است که او به بسیاری از افراد خاندان نعمت‌اللهی^{xx} وابسته بود (نسخه خطی، ورق ۷۸۹ب) که تعداد بسیاری از آنها در کرمان، تفت و ماهان زندگی می‌کردند. ظاهراً وحشی در گشت و گذار به این شهرها،

۱- ذیل حالات وحشی.

۲- پدر بزرگ پدری میرمیران، امیر نظام‌الدین عبدالباقی در یزد به دنیا آمد و در تفت دفن شد. وزیر اعظم شاه اسماعیل بود. در جنگ چالدران شهید شد. (نسخه خطی هفت اقلیم، ورق‌های: ۱۷۵-۱۷۶) شاه طهماسب پسر وی - سید رشیدیاسمی - را به عقد خواهرش - خانم خانم درآورد. وی در همدان فوت کرد. (همان: ۱۷۶)

محبّت خاندان نعمت‌اللّهی او را جذب کرده است، اما در دیوان چایی او، اشعارِ مداحانه‌اش فقط دربارهٔ میرمیران و فرزندِ سوّم او - شاه خلیل‌الله - است. معلوم نیست به چه دلیل، وحشی چرا شاه خلیل‌الله بر سه برادرش ترجیح داده است. رشید یاسمی با جزئیات بیشتری نوشته است که وحشی در یزد، زندگی درویشانه داشته است. مثلاً جایی نوشته است: (رشیدیاسمی، ۱۳۰۶: ۱۳)

«در یزد گنج عزلتی مناسب‌تر به حال خویش اختیار نمود و سال‌ها در یکی از محلات آرام دارالعباده خود را محبوس ساخت و فی‌الحقیقت در زندان اسکندر محبس دیگر برای خود اختیار نمود».

در جای دیگر آورده است^۱:

«جز ایامی که احتیاج او را به حضورِ ممدوح می‌برد باقی اوقات را در زندانِ خود صرف می‌کرد. این حصارِ بود که حتی الامکان حالتِ مجذوبیت و اسرارِ عاشقانه و شور و سرگستگی او را مخفی می‌داشت».

به قول رشیدیاسمی: (رشیدیاسمی، ۱۳۰۶: ۱۳)

«وحشی این انزوای ممتد را برای ندیدنِ رویِ نا اهلان ادامه می‌داد».

چهرهٔ خود را کسی در دامِ صد بی‌نسبت اندازد

رود با یک جهان نا اهل طرحِ صحبت اندازد

با غم و بی‌کسی و تنهایی می‌ساخت و از معاشرتِ نامناسبان پرهیز می‌کرد:

یک همدم و هم‌نفس ندارم می‌میرم و هیچ کس ندارم

در ناظر و منظور^۲ چند جا این میلِ گوشه‌گیری را اظهار داشته است:

اگر صد سال باشی با کسی یار پشیمانی‌کشی در آخرِ کار

الغرض، رشید یاسمی با توجّه به شعرهایِ وحشی او را عارفی خلوت‌نشین خوانده است. اما حقیقت بعینه این نیست. ممکن است وحشی به انزوا مایل بوده باشد همان که غضنفر در رباعی‌اش به آن اشاره کرده است: مصراع: وحشی و برادرش که خلوت کردند. امکان هم دارد که از کثرتِ نااهلان، پیشرفتِ زیاد و هم‌نشینی با امرا، نوعی بیزاری در او



به وجود آورده باشد. حالتی که در مثنوی ناظر و منظور مشخص است، اما وحشی را عارف بالله و صوفی با خدا - با توجه به غزل‌هایش - ثابت کردن، فقط تخیلی شاعرانه است. به علاوه، چون وحشی در مثنوی ناظر و منظور این احساس گوشه‌نشینی خود را اظهار کرده است، اشتباه است که این انزوای او را مربوط به دوران سکونتش در یزد بدانیم. احتمال زیاد دارد که هنگام نوشتن و تکمیل این مثنوی، در کاشان بوده باشد.^۱

به قول رشید یاسمی، در دوره وحشی، یزد از اهمیت سیاسی چندانی برخوردار نبود:^۲
«در زاویه محقری که وحشی پنهان بود هیچ واقعه که به گوش مورخین عصر رسیده، اتفاق نیفتاد ... شهر یزد در عهد طهماسب و سلطان محمد صفوی. میدان هیچ واقعه بزرگی که حیات شاعر ما را از پرتو شعله‌های خود روشن نماید، نگشت».

برای همین، در شعر وحشی، اثرات سیاسی دیده نمی‌شود، اما زندگی که رشید یاسمی از وحشی به تصویر کشیده است، با همه زندگی وحشی مطابقت ندارد. چون در همین دوران اقامت در یزد، او در تعریف مرزاحمد عبدالله - حاکم یزد - قصیده‌ای نوشت که در آن مدح وزیر اعظم وقت هم شامل بود (وحشی کرمانی، ۱۳۱۵: ۱۳۸-۱۳۹). پیش از این^۳ در مدح شاه طهماسب هم شعرهای زیادی نوشته بود. میرزای مذکور پیش از ۹۸۷ هـ حاکم بود. از این رو، هنگام قتل مقصود^۴ در شناختن قاتلان بسیار سعی کرد. این امر می‌رساند که در گوشه‌نشینی مفروضه وحشی، عنصر صداقت کم است. چند واقعه دیگری هم هستند که از آنها کاملاً معلوم می‌شود که زندگی درویشی فقط یک تخیل است که با حقیقت فاصله دارد.

در دوران سکونت در یزد وحشی، مشغله پیشین خود را دنبال کرد. پس از ۹۷۶ هـ بود که وحشی با ظهوری مناظره کرد (نهایندی، ۱۹۲۵، ج ۲: ۳۹۴). به تصریح خلاصه اشعار،

۱- این در ۹۶۶ هـ به اتمام رسید. نگ بحث ذیل کلیات در پایان مقاله.
۲- یزد به لحاظ سیاسی، چه اهمیت داشته یا نه. اما یزد بخشی از طبیعت قیاض را دربر داشت که شاید فقط چند شهر ایران از این حیث بهره‌مند شده بود و در بین شهرهای عراق عجم، از همه ممتازتر بود. از این رو، مؤلف هفت اقلیم ده سال پس از وفات وحشی نوشته است: شهری ست بغایت و نظافت ...

چه فیض است آن که در آن بر زمین است بهشت از هست گویی خود همین است
خصوصاً کثرت عمارت‌های عالی‌شان و باغات، این خطه را جنت ارضی ساخته بود. (نسخه خطی هفت اقلیم: ورق‌های ۱۶۷-۱۶۸)

۳- شاه در ۹۸۴ هـ فوت کرد. مرزاحمد سلطان حاکم دوره محمد خدا بنده بود.

۴- «مرزا عبدالله که درین ولا حاکم آن ولایت بود الخ».



تقریباً در ۹۸۵ هـ ملاحاتم به یزد رفت^۱. در آن ایام وحشی در یزد بود. پس بعید نیست که با او هم مقابله‌ای شده باشد. چون فهمی همراه او بود کسی که لحظه‌ای از نکوهش وحشی فرو نمی‌گذاشت. پیش از ۹۸۷ هـ مقصد اینجا رسیده بود. چون وحشی در کاشان، جزو همراهان او بود. ممکن است که همراه او دوباره در اینجا بازار شعر و شاعری گرم شده باشد. از توضیح تقی او حدی بر می‌آید که وحشی چندین بار به طور کتبی با عرفی^{xxi} مناظره و مباحثه کرده است. به خصوص پنج سال پیش از آمدن دومی به هندوستان چند بار مناظره شده بود (نسخه خطی عرفات العاشقین، ورق ۵۰۲-۵۰۳) چون عرفی در ۹۹۳ هـ به هندوستان آمده است، سال تقریبی این مناظره‌ها را باید ۹۸۸ هـ دانست. با توجه به تاریخ‌های زیر حضور وحشی در یزد، مسلم است:

- پس از ۹۷۵ هـ هنگام ورود ظهوری به یزد.
- در ۹۸۷ هـ دوران حکومت میرزا عبدالله اعتمادالدوله.
- در ۹۸۸ هـ هنگام مناظره با عرفی^۲.
- در ۹۹۰ هـ هنگامی تعمیر عمارت میرمیران. در همان ایام او برای خان قلی مرثیه و قطعه تاریخی سرود (مقدمه رشید یاسمی، ۱۳۰۶: حاشیه ۲۳).
- در ۹۹۱ هـ هنگام وفات^۳.
- وحشی در نزدیکی شاهزاده فاضل اقامت داشت (همان: حاشیه ۱۳). محله‌ای که به مناسبت زیارت‌گاه شاهزاده فاضل^{xxii} - برادر امام رضا علیه‌السلام - به شاهزاده فاضل معروف شده بود. به تصریح میخانه و عرفات العاشقین وحشی در محله مجاور آن - محله سر برج که نزدیکی حصار قلعه بود، مدفون شد (نسخه خطی عرفات العاشقین: به ترتیب ورق‌های ۱۵۴؛ ۷۸۹). پس این حدس تأیید می‌شود که در همان نزدیکی محل اقامت وحشی بوده است.



۱- ذیل حالات حاتم، هنگام به تخت نشستن سلطان محمد او به یزد رفت و تا یک سال در آنجا، به شعر و شاعری مشغول بود.

۲- مقدمه فرهاد و شیرین، ص ۲۱، حاشیه «تاریخ ساخت غسل‌گاه ۹۹۰ هـ».

۳- همان‌طور که می‌بینیم، در این مقاله به وفات او در یزد اشاره شده است.

برخی از سفرهای کوتاه مدّت

الف) بافق: پس از ترکِ وطنش، وحشی مدّتِ زیادی در کاشان و یزد زندگی کرده بود. در همین ایام، دوباره گذرش به بافق افتاد. اگرچه قرینه‌ای وجود ندارد که وحشی در آن وقت کجا بوده است. بیشتر قرین به قیاس است که در یزد اقامت داشته و از وطنش به بافق رفته هفت ماه اقامت کرده بود، اما چندان اعتنایی به او نشد و وحشی از آنجا بیرون آمد. در قطعه‌ای چنین گفته است^۱:

آیا آفتاب معلّی جناب
در اظهار انعام حکام بافق
در آن ده مجاور شدم هفت ماه
جواب سلامم ندادند باز
که از سایهات آسمان پایه جوست
سخن بر لب و گریه‌ام در گلوست
نپرسید حالم، نه دشمن نه دوست
از آن رو که اطلاق دادن پراوست



۶۲

سال اول، شماره ۲
تابستان ۱۳۹۸

پژوهش‌های زندگی و آثار وحشی یزدی

ب) تفت: مکان ویژه‌ای در یزد بوده است. به قول رشید یاسمی به فاصله ده فرسنگی شهر یزد بوده است (مقدمه رشید یاسمی، چاپ ۱۳۰۶: ۲۱). اما امین احمد در هفت اقلیم فاصله یزد و تفت را چهار فرسنگ نوشته است (نسخه خطی هفت اقلیم: ورق‌های ۱۶۸-۱۶۹). آفرینش، تفت را رعنا و زیبا آفریده بود، میان دو کوهسار واقع شده بود. به دلیل کثرت عمارت‌های دلکش و باغ‌های بهشتی بر گازرگاه^۲ فوقیت داشت. بین آن، یک رود جاری بود که هر از گاهی خشک می‌شد. مؤلف می‌نویسد که اگر آب رودخانه خشک نمی‌شد، روی زمین جایی فرح‌بخش‌تر از آن پیدا نمی‌شد. میرمیران، تفت را اقامت‌گاه خود برگزیده بود. کاخ‌های عالیشان و باغ‌های زیبا ساخته بود. وحشی هنگام اقامت در تفت، بیشتر در اقامت‌گاه میرمیران می‌بود. به نظر می‌رسد که وحشی در ابتدای سکونتش در یزد، او را دیده باشد. وحشی در تعریف عمارات و غیره، میرمیران ترکیب بند طولانی سروده است. **+** (نسخه خطی هفت اقلیم: ورق ۱۷۷). در قصیده‌ای با آب و تاب زیاد، به ذکر تفت پرداخته است که مطلعش این است^۳:

تفت رشک ریاض رضوان است
که درو جای میرمیران است

۱- دیوان چاپ شده، ص ۲۸۴.

۲- منطقه‌ای دلکشی در هرات.

۳- دیوان، ص ۷۷ به بعد.

(س) کرمان: به فاصله ۴۹ فرسنگی وطن وحشی قرار داشت (مقدمه رشید یاسمی، ۱۳۰۶: حاشیه ۲۲). گویا امکانات تحصیل علم و غیره در این شهر زیاد بود. برای همین امکان دارد که در اوائل عمر، وحشی از وطنش به یزد یا کرمان هم رفته باشد. اینجا افراد بسیاری از خاندان نعمت‌الله ولی مقیم بودند. امکان دارد که وحشی برای پذیرفتن سرپرستی کسی به کرمان رفته باشد. چون از روابط خصوصی وحشی با حاکمان آنجا، این امری تقریباً مسلم است که وحشی حتماً آنجا رفته است. مدح سه حاکم کرمان، در شعرهای وحشی وجود دارد.

(۱) قاسم بیگ قاسمی - هنگام قتل او، وحشی مرثیه‌ای در قالب ترکیب‌بند سرود^۱ و در آن برای جانشین او - ولی سلطان هم دعا کرد (مقدمه رشید یاسمی، ۱۳۰۶: حاشیه ۲۳). تقی اوحدی نوشته است که ولی سلطان فقط مرثیه او نبود، بلکه از او هم استفاده کرده بود (نسخه خطی عرفات العاشقین: ورق ۷۸۹ب). شاید قاسم بیگ شعر و شاعری را از وحشی فرا گرفته بود. ظاهراً وحشی و قاسمی با هم در ارتباط بودند، اما به یقین نمی‌توان گفت که هر دو چقدر فاصله سنی داشته‌اند^۲.

(۲) ولی سلطان حاکم کرمان افشار - قصیده‌ای در مدح او در کلیات وحشی چاپ شده است^۳. در این قصیده غراً، نام بکتاش بیگ - پسر حاکم - هم آمده است. خلاصه این‌که وحشی رابطه عمیق با این حاکم داشت.

(۳) بکتاش بیگ (خان) او حاکم کرمان و پسر ولی سلطان بود. وحشی چندین شعر در مدح او سروده است. دلیل ارتباط خاص وحشی با او این بود که بکتاش بیگ در پایان زندگی به یزد آمده بود و با نوه پسر میرمیران ازدواج کرده بود^۴. بکتاش می‌خواست خلاف شاهان صفوی، شورش کند و به همین دلیل در زمان شاه عباس به قتل رسید.

(د) ماهان: یکی از هجده بلوک کرمان است^۵. قصبه ماهان بسیار مشهور است. وطن

۱- همچنین: کلیات وحشی (نسخه بانکی‌پور)، ورق ۱۹۲ الف به بعد.

۲- وحشی مدح سه حاکم - پشت سر هم - بوده است که اولی، شاگرد او بوده است.

۳- ص ۱۲۷.

۴- مقدمه دیوان، ص ۹ و ۱۰.

۵- www.SID.ir (دکتر نذیراحمد «گنج دانش» نوشته است. یادداشت مترجم)





سید نورالدین حسینی مشهور به نعمت‌الله همین جا بود و همین جا خانقاه و ریاضت‌خانه بنا نهاد و هنگام وفات احمدشاه بهمنی^{xxiii} در ماهان مقبره عالیشانی درست کرد. وحشی در مدح میرمیران ترکیب‌بندی سروده است که آرزوی رفتن به ماهان بیان شده است. این دو بیت را ملاحظه کنید^۱:

شاهان طواف شاه ماهان بی‌شاه که ماه بی‌کم و کاست
وحشی شده مستعد رفتن نعلین و دیده‌اش مهیا است

منظور از شاه ماهان، نعمت‌الله ولی است. وحشی می‌خواست مزار او را زیارت کند. به علاوه، افراد زیادی از این خاندان در آنجا مقیم بودند. شاید قصد ملاقات با آنها را هم داشته است. به هر حال، بیشتر گمان می‌رود که او به آرزوی رسیدن باشد و این سفر را یاد همان دوره اقامت یزد، تصور کرد.

ی) اصفهان: ظاهراً سندی نیست که فهمیده شود که وحشی به اصفهان رفته باشد، اما امکان دارد که هنگام رفت و آمد به کاشان - یزد از اصفهان عبور کرده باشد؛ زیرا در همین ایام، [در اصفهان] بزرگی به نام - غیاث‌الدین محمد میرمیران^۲ - سکونت داشت. این شبهه می‌تواند پیدا شود که نکند تمام شعرهایی را که فکر می‌کنیم وحشی به نام میرمیران سروده است، به میراصفهانی تعلق داشته باشد؟ اما از قرائن زیر، کاملاً مشخص می‌شود که وحشی تمام شعرهایش را خطاب به میرمیران یزدی سروده بود و این شعرها ارتباطی با میرمیران اصفهانی ندارد.

۱- در مدح میرمیران، قصیده‌ای است که در آن چند جا، نام یزد آمده است. مثلاً عنوان قصیده اول این است: «در مدح غیاث‌الدین محمد حکمران یزد»^۳. و یک بیت دیگر از همین قصیده:

حبذا این خطه یزد است یا دارالامان یا گلستان ارم یا روضه دارالقرار

۱- دیوان، ص ۱۵۳.

۲- «میر غیاث‌الدین محمد مشهور به میرمیران، برادر شاهی تقی‌الدین محمد است که از اعظم سادات حسینیة اصفهان بود ... بالاخره به عالی رتبه صدارت سربلندی یافته و در وفات شاه طهماسب (۹۸۴هـ) منصب وزارت داشت». (عالم آرای عباسی، ج ۱: ۱۵۸)

۳- دیوان، ص ۱۳۱۵، ش: ۵۷.



دو بیت از قصیده مدحیه دیگر^۱:

میر میران که روی خرم تُستت
عیدِ احرار و قبلهٔ ابرار
گر به دارالعبادهٔ تکلیف
مدتی قبل از آن که یابم باز

دو بیت از قصیده‌ای^۲:

یعنی غیاث دین محمد که یافته
نظم دو کون از لقبِ نامِ او قرار
جایی رسیده کار که در خاکِ پاکِ یزد
حدّ نیست باد را که کند زور بر غبار

۲- در شعرهای مدحی، از تفت بسیار یاد می‌شود. اینجا میرمیران یزدی زندگی می‌کرد که با اصفهانی میر هیچ ارتباطی نداشت.

۳- در قصائد مدحی، نام ماهان آمده است. اینجا جدِّ بزرگ میر یزدی زندگی می‌کرد.

۴- همراه میرمیران، نام شاه خلیل الله هم آمده است که فرزندِ سوّم میر یزدی بود.

۵- جایگاه میرمیران یزدی از شاه کمتر نبود. از قصائد، می‌توان به مقام والای او پی بُرد^۳. میر اصفهانی، این شأن و عزّت را نداشت.

۶- وحشی در شعرهایش به ذکرِ عمارت‌های میرمیران پرداخته است. از تاریخ آنها برمی‌آید که میرمیران یزدی، به عمارت بسیار علاقه داشته است.

۷- تمام تذکرها متفق‌القول می‌گویند که وحشی، با میر یزدی در ارتباط بوده است.

ف) قزوین و عراق: از چند قرینه معلوم می‌شود که وحشی به قزوین و عراق هم رفته بود. مثلاً:

(۱) در قطعه‌ای^۴:

چیزی که در دیارِ عراق، آمدش به دست
آورد و در دیارِ جرون، در زمان فروخت

۱- وحشی کرمانی، ۱۳۱۵ش: ۷۳-۷۱.

۲- وحشی کرمانی، ۱۳۱۵ش: ۱۰۶-۱۰۴.

۳- مثلاً می‌گوید:

در طلسم باطن او گنج درویشی، نهان
وز جبین ظاهرش، سیمای شاهی، آشکار
شاه آن نیست که مُلکی به سپاهی گیرد
شاه آن است که بر مُلکِ دلی، باشد شاه

مثلاً در هفت اقلیم آمده است: (نسخهٔ خطی: ورق ۱۷۷) «در تکمیل اسباب سعادت و رعایت تکلفات، از قسم خورش و پوشش و احداث باغات و ساختن عمارات ... عدیم‌المثال است»؛ نیز: مقدمهٔ فرهاد و شیرین، ص ۲۱.

(۲) به گفته مآثر رحیمی، هنگام ورود مظهري کشمیری^{xxi v} به قزوین، مولانا محتشم و مولانا وحشی هر دو آنجا بودند (نهایندی، ۱۹۲۵م، ج ۳: ۷۲۳). از همین گفته معلوم می‌شود که مظهري در زمان سلطان محمد^{xxv} - خلف شاه طهماسب - به قزوین رفته بود. بنابراین اگر رفتن وحشی به قزوین مسلم باشد، این واقعه را باید پس از ۹۸۵هـ دانست، اما تعجب در این است که هیچ شعری در مدح سلطان محمد نگفته است. بلکه، برعکس از شعرهایش ارتباط خصوصی او با شاه طهماسب معلوم می‌شود و قصیده‌های زیادی در مدح او وجود دارد. در وفات شاه طهماسب، مرثیه‌ای در قالب ترکیب‌بند نوشت که نهایت ارادتمندی خود را اظهار کرده است^۱. در قطعه‌ای تاریخ وفات او درج شده است^۲. بعلاوه، در مثنوی ناظر و منظور هم چند بیت، چنان مدحی گفته است که کاملاً به قامت این شاه می‌نشیند. برای همین، گمان غالب آن است که این مثنوی به نام شاه نوشته شده باشد. برخی از ابیات آن:

در سبب نظم کتاب و شروع به حکایت^۳:

چون این گنج هنر ترتیب دادم	شدم جوینده زبینه اسمی
به نام نامداری شد گهر سنج	شه انجم سیاه و آسمان تخت
نهالی از گلستان پیمبر	چون بر او رنگ دارایی نهد گام
به تخت خسروی چون کرد آهنگ	

با این که میرمیران یزدی در بین ممدوحان وحشی، از همه ممتاز است، اما نمی‌توان این شعر را به او منسوب کرد. چون روش کُلّی مدح او به این صورت است^۴:

تاج فرق سروری، سر نامه فرد شکوه	خاتم دست بزرگی مایه غرور وقار
ماه ملک آرا، غیاث‌الدین محمد آنکه هست	بر مراد خاطر او چرخ و انجم را مدار

۱- کلیات وحشی (بانکی‌پور)، ورق ۹۲ به بعد. آغاز به این صورت است:

از چه رو، خاک سیه، گردون به فرق ماه کرد مشعل خورشید را گردون چرا پر کاه کرد

۲- همان، ورق ۱۷۱ به بعد.

۳- دیوان، ص ۴۲۷.

۴- دیوان، ص ۵۷-۵۸.

ظاهرش بخشندهٔ آمال هر صاحب هنر
تیزهوش و تیزبین و نرم‌مو و نرم‌رو
باطنش دانندهٔ امید هر امیدوار
خوش‌نشان و خوش‌عنان و راه‌دان و راه‌وار

میرمیران سبب امن و امان جان جهان
ای جهانی همه فرمان بر تو فرمان ده
عقل غیر از تو ندیده و نبیند دگری
ذات پاکت، بری از شبه گرانی است الحق
مظهر فیض ازل با صدق لطف لا اله
وی تو حاجت ده، غیر از تو همه حاجت خواه
گر بود عاری از امثل و بری از اشباه
وهم ترسم که به صد دغدغه افتد ناگاه^۱

عباراتی چون اورنگِ دارایی و تختِ خسروی که در اشعارِ مثنوی آمده‌اند، کاملاً می‌رسانند که وصفِ خسروی است. از آنجایی که در آن زمان، شاه طهماسب تختِ ایران را در دست داشت، این شعر را به او نسبت دادند، به قرینِ صحتِ نزدیک است. بعلاوه، چون این نظم در ۹۶۶ هـ سروده شده است، زمانی که وحشی در کاشان بود و با میرمیران ارتباطی پیدا نکرده بود، از دوّمی، ارتباطی با این مثنوی ثابت نمی‌شود.

چند مثنوی دیگر هم به شاهِ مذکور تعلق دارد. علاوه بر سه مثنوی مشهور و معروف، گُلّیاتی که در نسخهٔ بانکی‌پور است چند مثنوی دارد که به میرمیران و شاه طهماسب تعلق دارد، اما ریبو به جای طهماسب، فقط نام میرمیران را نوشته است. ابتدای این بخش، با این بیت شروع می‌شود: (ریو، ۱۸۷۹، ج ۲: ۶۶۳)

ای ظفر در رکابِ دولتِ تو
تهنیتِ خوانِ فتح و نصرتِ تو

ظاهراً که در تعریفِ همان شاه صادق می‌آید. در دیوانِ دیگری که در بانکی‌پور است، بخشی از آن چندین مثنوی دارد. اینجا، فهرست‌نویس صراحتاً نام طهماسب و غیره را نوشته است. از این، کاملاً آشکار است که در این مثنوی‌ها، علاوه بر این دو ممدوح، چند شخصِ دیگر هم ذکر شده است.

در دورهٔ حکومتِ ۵۴ سالهٔ شاه طهماسب، همین قزوین پایتخت بود. پس قیاس بر این است که وحشی حتماً به دربارِ پادشاه رفته است. اما همان طور که ذکر شد، ارتباطِ وحشی





با سلطان خدا بنده ثابت نشد. البتّه این قدر معلوم شد که وحشی با شاه اسماعیل ثانی^۱ در ارتباط بود که هنگام تخت‌نشینی او قطعه مدحیه‌ای سروده بود که هنوز هم در کلیات او است.

ک) هندوستان: درباره سفر و اقامت وحشی به هندوستان، تذکره‌های معاصر خاموش هستند. اسماعیل حمیدالملک صراحتاً سفر وحشی به هندوستان را رد کرده است.^۲ البتّه در دو تذکره به طور واضح درباره سفر وحشی به هندوستان آمده است. در تذکره خوشگو آمده است^۳ که در آغاز عهد اکبری^{xxvi}، وحشی به سِند آمد و در تأیید حرف خود، گفته خلاصه الکلام را آورده است^۴ که این هم آمده است که وحشی مدتی در سِند اقامت داشته است و با حاکم وقت در ارتباط بود. پس از آن به وطنش برگشت. سردست، از پرداختن به جزئیات این قضیه، قاصریم. البتّه چند بیتی در این زمینه وجود دارد^۵:

هندوی تو گهی که برون آید از جهاز از بهر عشر حاصل هندوستان فروخت
آگه نه‌ای که از پی وجه معاش خویش هر چیز داشت وحشی بی‌خانمان فروخت
چیزی که در دیار عراق، آمدش به دست آورد و در دیار جرون، در زمان فروخت

در بیت اول، ثروت هندوستان به طور ضرب‌المثل بیان شده است. معنی «هندو» اهل هندوستان نیست، بلکه به معنی غلام است. در شعر دوم و سوم به ذکر پریشان حالی خود، پرداخته است. ظاهراً به جرون^۶ رسیده تباه‌حالی‌اش این طور شده بود که در قرن دهم

۱- کلیات وحشی، ورق ۱۷۱ به بعد.

۲- مقدمه دیوان، ص ۶۷.

۳- حواشی میخانه، ص ۴۱.

۴- ورق ۴۴۷ الف.

۵- دیوان، ص ۲۸۸.

۶- تعجب است که رشید یاسمی نتوانست این اقامت را قبول کند. (مقدمه فرهاد و شیرین: ۱۵) اما در مقدمه دیوان (ص ۶) اسماعیل آن را «هرمز» نوشته است: «مقصود از جردن، بندر جرون است که الحال جزیره هرمز نامیده می‌شود»، اما اشتباه است. چون به گفته گنج دانش (ص ۹۳): «هرمز در خلیج فارس محاذی بندر عباس که قبل از شاه بزرگ آن را بندر جزدن می‌نامیدند و فرنگیان آن را مکران یا مکران می‌نویسند، واقع است». در (ص ۹۵) آمده است: «بندر گومرون را موسوم به بندر عباس نموده‌اند». در (ص ۱۵۵) آمده است: «جردن ولایتی بود نزدیک بندر هرمزاد، بناهای اردشیر بابکان، در اصل جرون بوده معرب شده. اکنون جرونیاات گویند». نیز از عالم آرای عباسی (ص ۶۸۹) معلوم می‌شود که شاه عباس نام آن را تغییر داده بود: «گرون که فرنگیه پرتگیز بر ساحل دریا آباد کرده بودند و بعد آنکه ۱۰۲۱ هـ به تصرف شاه عباس اول درآمد، به بندر عباسی موسوم شده». اما پروفیسور محمد شفیع، ظاهراً «جرون» و «گرون» را یکی نمی‌داند. به عقیده او «جرون» را «هرمز نو» می‌گویند: «جزیره‌ای است در دریا قریب به ساحل فارس». همین طور پروفیسور شفیع درباره



هجری، مسافرانی که به هندوستان می‌آمدند از این جزیره و بندرگاه سفر می‌کردند، چون به سِند بسیار نزدیک بود. ممکن است که مآخذِ شعرهای خوشگو و خلاصه‌الکلام همین شعرها باشد. اما این طوری، یک قباحتی خواهد بود که تاریخ این واقعه، پس از ۹۸۵ هـ می‌شود. چون همان طور که در بالا بیان شده است، به روایتِ مآثرِ رحیمی، وحشی در دورهٔ محمد خدابنده وارد قزوین شده است. برای همین، اگر پذیرفته شود که ورودِ وحشی به هند بوده است، پس سالِ بعد هم می‌تواند باشد که در این صورت، سالِ ورودِ او ۹۸۶-۹۸۷ هـ اوائلِ دولتِ اکبری جور در نمی‌آید. چون این سال‌ها مطابق با سالِ بیست و سوّم یا بیست و چهارمِ دورهٔ اکبری است. لازم به ذکر است که اکبر، در این دوره هیچ ارتباطی با سِند نداشت. چون او در ۹۹۹ هـ لشکرکشی‌هایش به سِند را آغاز کرد و در ۱۰۰۰ هـ جزو قلمروهای اکبر قرار گرفت. از این رو، ذکرِ سِند و اکبر در تذکرهٔ سفینهٔ خوشگو و خلاصه‌الکلام، می‌تواند غلط فهمی‌هایی زیادی را پیدا کند.

اگر بپذیریم که وحشی در ۹۸۸ هـ در سِند اقامت داشته است، باز هم این مسئلهٔ بزرگ پیش خواهد آمد که در ۹۹۰ هـ چطور توانسته بود به یزد برگردد در حالی که ثابت شده است که او در این تاریخ‌ها در یزد بوده است. از این جزئیات، کاملاً معلوم می‌شود که یا ورودِ وحشی به هند اساساً نادرست است و اگر هم چنین چیزی باشد، سفرِ او پیش از قزوین بوده است. از شعرهایِ بالا هم نمی‌توان این امر را ثابت کرد.

وفات

وحشی، پایانِ عمرش را در یزد گذراند. به قولِ مؤلفِ خلاصهٔ الاشعار در آن وقت، جوان بود^۱ و زندگی را به عیش و عشرت می‌گذراند. روزی در عالمِ مستی، غزلی نوشت که محتوایش نفرت و بیزاری از دنیا بود. برخی از این اشعار به نزدیک بودنِ زندگیِ شاعر اشاره می‌کند. مطلعِ غزل این است:^۲

بندر ابراهیمی می‌نویسد: «موضوعی بوده باشد بر کنارِ دریا قریب به هرمزِ قدیم». میخانه (ص ۴۵۸، شماره ۶)؛ گنج‌الهی* (ص ۹) آمده است: «هرمز مقابلِ بندرِ عباس است و در آخرِ خلیج و با سواحلِ کرمان، چندان مسافتی ندارد. تقریباً به فاصلهٔ دو فرسخی خشکی است. شهرِ هرمز از بهترین شهرها به شمار می‌رود».

* (دکتر نذیر احمد «گنج‌دانش» نوشته است. یادداشت مترجم).

۱- ذیلِ حالاتِ وحشی.



ما اجنبی ز قاعده کار عالمیم بیهوده گرد کوچه و بازار عالمیم
می گویند پس از آن، وحشی به روش سابق خود - کثرت می نویسی - مشغول شد. شب و
روز را با شراب و کباب سپری می کرد. در این بین، به نوعی از شراب، بسیار علاقه مند بود.
به طوری که سه شبانه روز آن را مرتب می خورد و لب به غذا نمی زد. حالش به حدی بد شد
که از صبح تا شب، همین طور بالا می آورد. مردم حمل بر خُماری کردند، یکی دو لیوان،
آب لیمو با یخ به او دادند تا تب او کمی پایین آمد، اما بیماری اثر خود را کرده بود. قوای
فکری کاملاً از بین رفت و همان روز فوت کرد. این حادثه در ۹۹۱ هـ اتفاق افتاد. (تاریخ به
حروف نوشته شده است). سرپرست او میرحیدر معمایمی این قطعه تاریخی را فرستاد:

وحشی که شد نظامی ایام نام او کش قدر مثنوی به نظامی قدر فتاد
گردید ناظم بختش در جهان لقب کاندنر فنون نظم، سخن را رواج داد
ناگه ز پا فتاد و شد از فتادنش گویی میان نظم سخن، رفع اتحاد
گردون به رسم تعمیه می خواست بهر او بر صفحه زمانه دو تاریخ را مواد
گفتیم دور شدند ز سخن، ناظم سخن گفتند اهل نظم، «نظامی» ز پا فتاد

یک تاریخ دیگر هم به نظم سروده شده است:

در مثنوی ذوق دل آرا «وحشی» با خاتمه نارسیده اما وحشی
(درها افشانند) (ران درها مانند) دوران پی مثنوی بی خاتمه اش
گفتیم که مثنوی ملاً وحشی (تاریخ چو خواست) ۹۹۱ هـ

مولانا رفیع الدین حیدر، در آن زمان در کاشان بود و از همان جا، این قطعه ها را به یزد
فرستاد. مؤلف خلاصه اشعار هم در آن زمان، در کاشان بود. بنابراین، گفته او بی نهایت
معتبر است. سه قطعه هم است که از آنها تاریخ وفات وحشی مشخص می شود. خود مؤلف
مزبور هم جداگانه به عربی، سال وفات را هم درج کرده است. اما تعجب است که اشپرنگر
به نقل از خلاصه اشعار دو تاریخ وفات نوشته است: ۹۹۱ هـ و ۹۹۲ هـ (اشپرنگر، ۱۸۵۴: ۳۵).
ریو و دیگران هم به نقل از اشپرنگر، دو تاریخ وفات وحشی را نوشته اند، اما با توجه به
توضیحات بالا، کاملاً مشخص است که نوشته اشپرنگر خالی از اشتباه نیست. به تصریح
میخانه «ملاقطب سده باف» در قطعه ذیل، سال وفات وحشی را سروده است: (عبدالبی،

وحشی آن دستان سرای معنوی
از غم لب بستن وحشی گشاد
گشته خاموش و بهم پیوسته لبس
در پی افسون گفتن تشنه لب
سال تاریخش چو جستم از خرد
در جواب من گشاد آهسته لب
دست بر سرای دریغا! گفت و گفت
بلبل گلزار معنی، بسته لب

تقی اصفهانی در عرفات‌العاشقین این قطعه را نوشته است: (نسخه خطی: ورق ۷۸۹)

چو سرمستانه وحشی باده نوشید، از خم وحدت

روان شد، روح پاک او به هستی سوی علیین

من از پیر مغان، تاریخ وفات او طلب کردم

بگفتا هست تاریخ وفاتش وحشی مسکین

از توضیحات بالا نتیجه گرفته می‌شود که درباره دلیل وفات وحشی اختلاف نظر هست، نه سال وفاتش. در برخی تذکره‌ها، از روی شهرت، نوشته‌اند که وحشی به دست یک محبوب به قتل رسید، اما مؤلف خلاصه الکلام کاملاً آن را رد کرده است. ^۱ (نسخه خطی: ورق ۴۴۷). درست همان است که خلاصه اشعار نوشته است و مؤلف مذکور هم آن را به اختصار بیان کرده است. مؤلف عرفات‌العاشقین هم نوشته است که فوت او به دلیل خوردن عرق تند بوده است (نسخه خطی: ورق ۷۸۹). مؤلف آتشکده هم همین را نوشته است: «در مجلس باده پا به عالم بقا نهاده»^۱. نوشته پیمان بختیاری^{xxvi} هم این گفته را تأکید می‌کند، اما برخلاف تمامی این نوشته‌ها، رشید یاسمی در ذیل «آخرین روز وحشی» نوشته است (مقدمه رشید یاسمی، چاپ ۱۳۰۶: ۵۱؛ ۵۴) «او این شعر را خواند»^۲:

به بالین آمدی، در وقت مُردن ناتوانی را
از این رحمت به مردن، ساختی مائل جهانی را

برای این، دوستش دلسوزانه دوباره با او پیمان وفا بست. در این باره، وحشی این شعر را سرود:

گر ز آزرده من بود^۲، غرض مردن من
مردم آزار مکش از پی آزرده من



۱- ذیل حالات وحشی.
۲- این بیت در دیوان چاپی نیست.
این بیت در دیوان چاپی نیست.

پس از آن، وحشی دستور داد مجلسِ عیش و نشاط برپا شود و گفت^۱:

می در قدح کنید حریفان و گل به جیب رسمِ عزای ما نه گریبان در دیدن است

وقتی همگی مستِ شراب شدند، وحشی ناپدید شد. پس از این که جستجویِ بسبار او را زیرِ درختی در خوابِ ابدی یافتند. رویِ تکه کاغذی این غزل پیدا شد^۲:

کردیم نامزد به تو نابود و بودِ خویش گشتیم، هیچ کاره به ملکِ وجودِ خویش

ظاهراً این روایت، به این بیان که وحشی به دستِ محبوبش به قتل رسیده است، نزدیک است^۳، اما چندان صحّتی ندارد چون سر تا پایِ آن به رنگِ افسانه درآمده است. مآخذِ این روایت، بیاضِ کهنی است که یکی از دوستانِ رشید یاسمی داشت. مبنایِ درستیِ این روایت این بوده است که غزلِ بالا، رویِ سنگِ مزارِ قبرِ تازه تعمیرِ وحشی حک شده است، اما به خاطرِ یک بیاضِ کهن که نمی‌توان گفته همه معاصرین را اشتباه دانست. بعلاوه، صرفِ یکی بودنِ غزلِ سنگِ مزار، به صحّتِ این روایت یقین پیدا کردن، خود جایِ تعجّب دارد. قضیه این است که این غزل، آخرینِ غزلِ وحشی است و رویِ سنگِ مزارِ او، از همان ابتدا حک شده بود. همان طور که تذکره‌نویسِ معاصر - عبدالنبی فخرالزمانی - نوشته است: (عبدالنبی، تصحیح: ۱۹۲۶م: ۱۵۴)

«به تحقیق پیوسته که این غزل، در حالتِ نزع گفته، الحال بر لوحِ مزارِ او که از سنگ و خام است، نقش کرده‌اند».

تقی اوحدی نوشته است که وحشی در محلهٔ سر برج یزد - که نزدیکِ حصار قلعه است - مدفون شده است (نسخهٔ خطی: ورق ۷۸۹ب). میخانه این را تأیید کرده است و نوشته است که این زیارت، در جوارِ شاهزادهٔ فاضل قرار دارد (عبدالنبی، تصحیح: ۱۹۲۶: ۱۵۴). یک روایت هم هست که وحشی در این محلهٔ اقامت کرده بود. پس صحّتِ گفتهٔ تذکرهٔ میخانه معلوم

۱- این بیت در دیوانِ چاپی نیست.

۲- این غزل در دیوانِ چاپی نیست.

۳- در حالی که رشید یاسمی آن را رد کرده است (مقدمه رشید یاسمی، چاپ ۱۳۰۶ش: ۱۲: ۱۳) در ریاض‌الشعرا هم همین روایت است، اما اشعارِ حالتِ نزع این است:

ز شب‌هایِ دگر دارم تبِ غمِ بیشترِ امشب
وصیت می‌کنم باشید از ما با خبر، امشب
مگر در ما نشانِ مرگ، ظاهر شد که می‌بینم
رفیقان را نهانی آستین بر چشمِ تو، امشب

(تمام این غزل در صفحهٔ ۱۷۸، دیوان است)

می‌شود، اما با گذشتِ زمان، نشانِ مزار را از بین بُرد. خوشبختانه، سنگِ مزاری که این غزل بر آن حک شده بود، از دستبردِ زمانه محفوظ ماند. می‌گویند که آن سنگ تا چند روز داخلِ یک چاه گذاشته شده بود. سپس تا مدتی آن را در گوشهٔ گلخنی جا دادند. به قولِ رشید یاسمی: (مقدمه رشید یاسمی، ۱۳۰۶: ۴۶-۴۷)

«گویا سنگِ مزبور از بهشتی به دوزخی افتاده».



آقای امیرحسین^۱ خان ایل خان بختیاری^{xxviii} در دورهٔ حکومتش در یزد، در سال ۱۳۲۸هـ در اطرافِ عمارتِ تلگراف‌خانه، قبرِ جدیدی برای وحشی ساخت و آن سنگِ مزار هم نصب شد. گویا به این ترتیب:

«بعد از این عذاب‌ها، سنگِ مزارِ او گویی از گناه پاک شده منظورِ نظرِ صاحب‌دلی گردید که او را به مقامِ خود رسانید».

کلیات

در کلیاتِ وحشی، تمامِ قالب‌های شعری است. در همانِ زمانِ وحشی، تقی اوحدی نه هزار بیت جمع کرده بود که شاملِ قصیده، مجادله، ترجیع، ترکیب، از مدائحِ اهاجی، رباعی و مثنوی (ناظر و منظور، خلدبرین، خسرو و شیرین) بودند (نسخهٔ خطی عرفات العاشقین، ورق ۷۸۹، ب). مؤلفِ میخانه کلیاتی از وحشی را در اختیار داشت که علاوه بر دیوان، دو مثنوی خلدبرین و خسرو و شیرین هم شامل بود و تقریباً هزار و پانصد بیت دربر داشت (عبدالنبی، تصحیح: ۱۹۲۶م: ۱۵۴). تمامِ کلیات - که از این دو کلیات به جهاتی مختصر است - دوبار چاپ شده است. فرقِ بینِ چاپِ اوّل و دوّم فقط در این است که در چاپِ اوّل، معمولاً عنوانی نیامده است و شعرِ آخر، ناظر و منظور در حاشیه آمده است، اما در چاپِ دوّم، الزام به آوردنِ عنوان‌ها دیده می‌شود و آخرین شعرِ ناظر و منظور است. اما تعدادِ ابیات، ترتیب و غیره چاپِ اوّل و دوّم ذره‌ای فرق ندارد. در کتاب‌خانهٔ بانکی‌پور دو نسخه از کلیاتِ [وحشی] است (عبدالمقتر خان بهادر، ۱۹۴۲م: ج ۲: ۱۷۸). نسخهٔ اوّل کامل است، اما مثنویِ ناظر و منظور را ندارد. نسخهٔ دوّم مختصر است، اما مثنوی هم دارد. در نسخهٔ اوّل آن





مثنوی‌هایی شامل است که در مدح میرمیران یزدی، شاه طهماسب و غیره سروده شده است و برخی از آنها در کلیاتِ دومی هم است، اما ظاهراً در کلیات که تقی اوحدی تدوین کرده است، این مثنوی‌ها نبودند. در اینجا محتوای کلیات چاپ شده تقدیم می‌شود:

- قصائد، ص ۱۵ تا ۱۴۸، کُل ۴۱ قصیده. با این جزئیات که تعداد ابیات تقریباً ۱۵۱۰.

دو قصیده نعتیه؛ ۱ تا ۲.

منقبت علی، چند قصیده؛ ۳ تا ۹.

امام ثامن؛ ۱ تا ۱۰.

امام دوازده؛ ۱ تا ۱۱.

در مدح طهماسب؛ ۲ تا ۱۲ و ۱۳.

غیث‌الدین میرمیران؛ ۱۹.

دو قصیده هم در مدح شاه خلیل‌الله است. بین آنها (شماره شانزده و بیست و ششم) دو ترکیب‌بند است که به اشتباه ترجیع‌بند نوشته شده است. در ترجیع‌بندِ اوّلی، همراه مدح شاه خلیل و میرمیران، باغ و عمارت‌هایشان هم وصف شده است. در ترجیع‌بندِ دومی، همراه مدح میر، آرزوی رفتن به ماهان هم ذکر شده است:

۱۴ تا ۱۵؛ ۱۷ تا ۲۵؛ ۲۷ تا ۳۳-۳۸۷

ولی سلطان حاکم کرمان؛ ۱-۳۴.

بکتاش خان حاکم کرمان؛ ۱-۳۵.

عبدالله خان اعتمادالدوله حاکم کاشان؛ ۱-۳۷.

قصیده بیست و ششمین و سه قصیده کوتاهِ آخری، معلوم نشد که در وصف چه کسانی سروده شده بود.

۱- ترجیع‌بند: مثنی، مسدّس، نظم مذمت، ص ۱۴۹-۱۶۵، تعداد ابیات: ۱۹۹.

۲- غزل: ص ۱۶۶ تا ۲۸۲، تعداد ابیات: ۱۷۱۲.

۳- مقطع: ص ۲۸۳ تا ۲۸۹، تعداد ابیات: ۸۵.

۴- رباعی: ص ۲۹۰ تا ۲۹۵، ۲۷، تعداد ابیات: ۵۴.

الف) خُلْدِبرین: ص ۲۹۶ تا ۳۳۷، تعدادِ ابیات: ۵۸۸. به نظر مؤلفِ تذکره میخانه همین مثنوی اخلاقی ناتمام ماند. (عبدالنبی، تصحیح: ۱۹۲۶م: ۱۵۴). اما این نظر درست نیست. چون از بیت‌هایِ آخرِ مثنوی، بر می‌آید که شاعر آن را به پایان رسانیده بود. مثلاً بیتِ آخر را ملاحظه کنید:

وحشی ازین گفته فرو بند لب روز نهان است و عیان ست شب

ب) فرهاد و شیرین: ص ۳۳۸-۴۱۱، تعدادِ ابیات: ۱۰۳۵. همه تذکره‌ها متفق القول هستند که این مثنوی در دوره پایانی وحشی سروده شده است و به همین دلیل، ناتمام مانده است، اما مؤلفِ خلاصه اشعار^۱، این مثنوی را یادگارِ اقامتِ وحشی در کاشان دانسته است. این نظر خلاصه اشعار، از این لحاظ چندان درخورِ اعتنا نیست که در آخرِ خود این تذکره، قطعه‌ای است که در آن تاریخِ تألیفِ «مثنویِ ناتمام» درج شده است. در این قطعه عباراتی چون: «با خاتمه نارسیده» و «مثنوی بی خاتمه» کاملاً تصریح می‌کنند که این قطعه برای همین فرهاد و شیرین است. از مثنویِ ملاً وحشی سالِ تألیف یعنی ۹۹۱ هـ معلوم می‌شود. پس کاملاً روشن است که کمی پیش از وفات، وحشی این مثنوی را سروده بود. این مثنویِ ناتمام را وصال شیرازی^{xxi x} در ۱۲۶۵ هـ به اتمام رسانید.

س) ناظر و منظور: ص ۴۱۲-۵۱۴. تعدادِ ابیات: ۱۴۴۰. این مثنوی در ۹۶۶ هـ به اتمام رسید. در ضمن یک قطعه، این ماده تاریخی آمده است:

سزد که در پی تاریخ در دعا گویم

(همان نظام در درج درس درج دول)

این تاریخی چندان جالب نیست، اما به این دلیل اهمیت دارد که از هر کدام از حروف، منقوطة یا غیرمنقوطة و حروفِ منّصله یا منفصله، سالِ تألیف یعنی ۹۶۶ هـ معلوم می‌شود. در ابیاتِ زیر هم دو تاریخ یافت می‌شود:^۳

۱- ذیلِ حالاتِ وحشی.

۲- مقدمه فرهاد و شیرین، ص ۴۳-۴۴.

۳- عبدالمقصدراخلی، بهادر، ۱۹۴۲: ج ۲: ۱۷۸، ریو و غیره.



کسی کاین نظم دور اندیشه خواهد
شمار و پنج نوبت سی به تصنیف
اگر تاریخ تصنیفش بدانند
که با شیش باشدش، تاریخ تصنیف
بداند گر بدین قانون که شد ذکر
بجید از «همه ابیات پُر فکر»

بنابراین تعداد تمام ابیات تقریباً ۶۹۲۳ می‌شود، اما نه در آن مناجاتی است، نه قطعات تاریخی، نه ترکیب‌بند، نه مرثیه و نه مثنوی مدحی. خوشبختانه، همه این اجزا، در نسخه بانکی پور هستند. به این دلیل، گفته اسماعیل حمیدالملک که تمام ابیات، به نُه هزار بیت هم نمی‌رسد، درست نیست. در نسخه بانکی پور بیش از نُه هزار ابیات است و در کلیات دیگر همان‌جا، مثنوی مختصری به نام الحمارنامه^{xxx} است که در هیچ جا ذکری از آن نشده است.



منابع مورد استفاده زنده‌یاد دکتر نذیر احمد:

الف) تذکرها (وی از نسخه‌های خطی تذکرها استفاده نموده بود)

- آتشکده (تألیف: ۱۱۹۳هـ)، مؤلف: لطفعلی بیگ بن آقاخان بیگدلی شاملو متخلص به آذر. این تذکره در ایران به تصحیح حسن سادات ناصری، نیمه اول تذکره در سه جلد، ۱۳۳۶-۱۳۴۰ش، امیرکبیر، تهران. نیمه دوم تذکره به تصحیح: میرهاشم محدث، دو جلد، ۱۳۷۸ش، امیرکبیر، تهران.
- تاریخ عالم آرای عباسی (تألیف: ۱۰۲۵ق)، مؤلف: اسکندربیگ ترکمان. این کتاب بارها در ایران تصحیح و چاپ شده است. چاپ اخیر آن به تصحیح: فرید مرادی، دو جلد، ۱۳۹۰ش، انتشارات نگاه، تهران.
- خزینه گنج الهی (تألیف: قرن یازدهم هجری). مؤلف: میر عمادالدین محمود بن میر حجة‌الله حسینی متخلص به الهی. بنا بر اطلاعات پایگاه خبری نسخ خطی بساتین (قم، ایران) این تذکره در حال انتشار است. به تصحیح: سیدوحید سمنانی، انتشارات بنیاد شکوهی.
- خلاصه الاشعار و زبده الافکار (تألیف: ۹۷۶-۱۰۱۶هـ)، مؤلف: تقی‌الدین محمد بن شرف‌الدین علی حسینی کاشانی. این تذکره، در ایران از سوی نشر میراث مکتوب، تهران چاپ شده است: به تصحیح: عبدالعلی ادیب برومند (۱۳۸۴ش، بخش کاشان تذکره)؛ محمدحسین نصیری (۱۳۸۶ش، بخش اصفهان)؛ علی اشرف صادقی (۱۳۹۲ش، بخش قم و ساه)؛ نفیسه ایرانی (۱۳۹۲ش، بخش شیراز و نواحی آن)؛ محمدحسین نصیری و عبدالعلی ادیب برومند، بخش خراسان (۱۳۹۳ش، بخش خراسان)؛ رقیه بایرام‌حقیقی (۱۳۹۵ش، بخش تبریز و آذربایجان و نواحی آن)؛ سیدمحمد دبیرسیاقی و مهدی ملک‌محمدی (۱۳۹۶ش، بخش قزوین، گیلان و دارالمرز و نواحی آن). همچنین از سوی نشر سفیر اردهال چاپ شده است. به تصحیح: سعید فرمانی (۱۳۹۷ش، بخش شعرای دارالسلطنه قزوین).
- روضه الصفا فی سیره الانبیاء والملوک والخلفاء، مؤلف: محمد بن خاوند شاه میر خواند (۸۳۷-۹۰۳هـ) در هفت جلد، پس از درگذشت او خواندمیر به تکمیل کتاب روضه‌الصفا پرداخت و حوادث تاریخی را از شرح تاریخ زندگانی سلطان حسین بایقرا تا حوادث تاریخی سال ۹۲۹هـ به صورت تکمله‌ای بدان افزود. در دوره قاجار، رضاقلی‌خان هدایت (۱۲۸۸-۱۲۸۹هـ) سه جلد دیگر بر آن افزود تا ده سال اول ناصرالدین شاه ۱۲۷۴هـ این کتاب در ایران چندین بار چاپ و

تصحیح شده است. جدیدترین تصحیح: از سوی جمشید کیانفر در پانزده جلد (از ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۵، انتشارات اساطیر) منتشر شده است. گزیده‌ای از روضه الصفا را در دو جلد شادروان عباس زریاب خوبی (۱۲۹۸-۱۳۷۳) منتشر کرده بود. (چاپ دوم، ۱۳۸۵، سخن، تهران). فهرست اعلام، اماکن و کتب روضه الصفا با مقدمه محمدجواد مشکور (۱۲۹۷-۱۳۷۴) در ۱۳۵۱ از سوی انتشارات خیام، تهران چاپ شد.

- ریاض الشعرا (تألیف: ۱۱۶۱هـ). مؤلف: علی بن محمد بن علی واله داغستانی. این تذکره به تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، ۱۳۸۴، اساطیر؛ نیز: به تصحیح: گیتا اشیدری و ابوالقاسم رادفر، دو جلد، ۱۳۹۱، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.

- سفینه خوشگو، بندرا بن داس خوشگو (جلد دوم)، تألیف: ۱۱۴۷هـ، سیدکلیم اصغر، ۱۳۸۹، مجلس شورای اسلامی، تهران.

- سفینه خوشگو، بندرا بن داس خوشگو (جلد سوم)، (تألیف: ۱۱۴۷هـ)، این تذکره در هندوستان به تصحیح سیدشاه محمد عطاء الرحمن کاکوی، ۱۹۵۹م، اداره تحقیقات عربی و فارسی پتنا، بیهار، هندوستان.

- صحف ابراهیم (تألیف: ۱۲۰۵هـ). مؤلف: علی ابراهیم خلیل خان. بخش معاصران این تذکره در ایران، به تصحیح میرهاشم محدث به چاپ رسیده است: ۱۳۸۵، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.

- عرفات العاشقین و عرصات العارفين (تألیف: ۱۰۲۲-۱۰۲۴هـ). مؤلف: تقی‌الدین محمد اوحدی حسینی - این تذکره، در ایران از سوی نشر اساطیر، تهران، هفت جلد در ۱۳۷۷ منتشر شد؛ نیز از سوی میراث مکتوب، تهران، هشت جلد، در ۱۳۸۹ منتشر شد.

- مآثر رحیمی (تألیف: ۱۰۲۵هـ). مؤلف: ملاعبدالباقی نهاوندی. مآثر رحیمی - به تصحیح: محمد هدایت حسین، انجمن آسیایی بنگال، کلکته، ۱۹۲۴-۱۹۲۵م. بخش سوم این تذکره در ایران، به تصحیح: عبدالحسین نوایی چاپ شده است: ۱۳۸۱ش، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.

- مجمع النفايس (تألیف: ۱۱۶۴هـ) - مؤلف: سراج‌الدین علی‌خان آرزو. این تذکره در سه جلد از سوی مرکز تحقیقات ایران و پاکستان (اسلام آباد) چاپ شده است: به تصحیح: زیب‌النساء علیخان و مهرنور محمد خان. ۱۳۷۱ و ۱۳۸۳؛ نیز: بخش معاصران، به تصحیح: میرهاشم محدث، ۱۳۸۵، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.

- مخزن الغرائب (تألیف: ۱۲۱۸هـ). مؤلف: احمدعلی هاشمی سندیلوی. این تذکره در پنج جلد به تصحیح محمدباقر منتشر شد. دو جلد (دانشگاه پنجاب، لاهور) و سه جلد (۱۹۹۲-۱۹۹۴م، مرکز تحقیقات ایران و پاکستان، اسلام‌آباد).

- مرآة آفتاب‌نما (تألیف: ۱۲۱۸هـ). مؤلف: عبدالرحمن شاهنواز خان هاشمی بنیانی دهلوی.

- میخانه (تألیف: ۱۰۲۸هـ). مؤلف: ملا عبدالنبی فخرالزمان قزوینی - این تذکره، یک بار به تصحیح محمد شفیع چاپ شد، ۱۹۲۶م، لاهور؛ یک بار به تصحیح احمد گلچین معانی، چاپ اول: ۱۳۴۰، شرکت نسبی اقبال و شرکاء، تهران؛ چاپ دوم، ویرایش دوم: ۱۳۶۷، اقبال، تهران.

- نشتر عشق (تألیف: ۱۲۳۳هـ). مؤلف: حسینقلی خان عظیم‌آبادی. این تذکره به تصحیح: سیدکمال حاج سیدجوادی، ۱۳۹۱، دو جلد، نشر میراث مکتوب، تهران.

- هفت اقلیم (تألیف: ۹۹۶-۱۰۰۲هـ). مؤلف: امین احمد رازی، تصحیح: جواد فاضل، ۱۳۴۰، ادیبه، تهران؛ تصحیح: محمدرضا طاهری (حسرت)، چاپ اول: ۱۳۷۸ش، چاپ دوم: ۱۳۹۰، سروش، تهران.

ب) دیگر منابع

خزانه شفق صادق (۱۳۲۰ش). تاریخ ادبیات ایران، شیراز: انتشارات دانشگاه پهلوی.





- عبدالمقتدر خان بهادر، مولوی (۱۹۴۲م). فهرستِ نسخِ فارسی اورینتال پبلیک لائبریری بانکی پور مسمی به مرآة العلوم، جلد دوم، پتنا، هندوستان: صادق پور پریس.
- معصوم علی شاه، محمد معصوم بن زین العابدین (۱۳۱۶-۱۳۱۹ق). طرائق الحقائق، تهران: دارالطباعه آقا سیدمرتضی و آقا میرزاحسن.
- نعمانی، شبلی (۱۹۲۱م). شعرالعجم، حصه پنجم، چاپ دوم، اعظم گر، هندوستان: دارالمصنفین، مطبع معارف. (کتاب به زبان اردو است)
- وحشی باققی کرمانی (تدوین: ۱۳۰۶ش). فرهاد و شیرین، خلدبرین و مسمطات، تصحیح: حسین کوهی کرمانی، با مقدمه: غلامرضا رشید یاسمی، تهران: چاپ اختر شمال.
- وحشی کرمانی، مولانا (تدوین: ۱۳۴۷ه). کلیات مولانا وحشی کرمانی، با مقدمه: اسماعیل حمیدالملک، تهران: مطبعة سعادت و اخوان کتابچی.
- وحشی کرمانی، مولانا (۱۳۱۵ش). دیوان کلیات مولانا وحشی کرمانی: مرکب از قصاید و غزلیات و رباعیات و غیره، تهران: نشر علمی.
- Aloys, Sprenger (1854). *A catalogue of the Arabic, Persian and Hindu'sta'ny manuscripts, of the librariries of the king of Oudh, comp. under the orders of the government of India, Vol. I, containing Persian and Hindu'sta'ny poetry, Calcuta: Printed by J. Thomas.*
- Ethe, Hermann (1903). *Catalogue of Persian manuscripts in the library of the India office, London: India office.*
- Rieu, Charles Pierre Henri (1879). *Catalogue of the Persian manuscripts in the British Museum, two volumes, London: The Trustees of the British Museum.*
- Morley, William H (1854). *A descriptive catalogue of the historical manuscripts in the Arabic and Persian languages, preserved in the library of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland, London: John W. Parker & Son.*

پی نوشت (به قلم لیلا عبدی خجسته)

شادروان دکتر نذیر احمد (۱۹۱۵-۲۰۰۸م) در ایالت اترپردیش هندوستان به دنیا آمد. در ۱۹۴۵م از دانشگاه لکنو در رشته ادبیات فارسی دکتری گرفت. عنوان پایان نامه ایشان: *احوال و آثار ظهوری تشریحی*. در ۱۹۵۰م رساله ای نوشت با عنوان: *شعرای فارسی زبان عصر عادل شاه مدرک فوق دکتری فارسی و در ۱۹۵۶م برای تصحیح نورتس مدرک فوق دکتری اردو را گرفت*. شادروان نذیر احمد ابتدا (۱۹۵۰م) در دانشگاه لکنو و بعدها (۱۹۵۷م) در دانشگاه اسلامی غلیگر به تدریس ادبیات فارسی پرداخت. از سال ۱۹۶۰م در دانشگاه اسلامی غلیگر با همکاری وی، مجله پرمحتوای فکر و نظر منتشر می شد که تقریباً در هر شماره اش به فارسی می پرداخت. جوایز و تقدیرات زیادی به وی اعطا شد. مثلاً: در ۱۹۸۷م از طرف رئیس جمهور هند درجه افتخاری پدم سری و در ۱۳۶۸ جایزه ادبی و تاریخی بنیاد موقوفات دکتر محمودافشار به وی اهدا شد. برخی از آثار مهم فارسی دکتر نذیر احمد: *مکاتیب سنایی: دیوان حافظ (نسخه گورکپور، کتابت ۸۲۴ه)*؛ *دیوان حافظ (نسخه ایاصوفیه، کتابت ۸۱۳ه)*؛ *فرهنگ قواس*.

^۱ - محتشم کاشانی (۹۰۵-۹۹۶ه) از شاعران دوره شاه طهماسب اول.



ii - شادروان شبلی نعمانی (۱۸۵۷-۱۹۱۴م) در *شعرالعجم* نوشته است: «گفته تقی اوحدی اشتباه است. نه وحشی سبکی ایجاد کرد و نه محتشم کاشانی سبک خاصی داشت که وحشی آن را منسوخ کرده باشد و شکی هم در این نیست. چون وحشی تمام عمر گرفتار عشق شاهدان بازاری بوده است و موارد زیادی از هوس پرستی برایش پیش آمده بود. وحشی واسوخت هم ایجاد کرده است و خاتمه اش هم در همین بوده است. در *آتشکده* نوشته شده است که وحشی در حالت مستی شراب جان باخت. این غزل را هنگام مرگ سروده بود: مگر در من، نشان مرگ ظاهر شد که می بینم* عزیزان را نهانی، آستین بر چشم تر، امشب» (شبلی نعمانی، ۱۹۲۱م، ج: ۵، ۶۸)؛ شادروان دکتر صادق رضازاده شفق (۱۲۷۴-۱۳۵۰ش) کتاب *تاریخ ادبیات ایران* را نخستین در ۱۳۲۰ش در ۴۲۲ صفحه تألیف کرد که بارها چاپ شد. در ۱۳۴۸ش با افزوده هایی در چاپ خانه بهمین در تهران به چاپ رسید. پس از درگذشت ایشان، مرحوم دکتر عیسی صدیق (۱۲۷۳-۱۳۵۷ش) با بازبینی یادداشت های شادروان شفق، متن کتاب را در ۱۳۵۲ش از سوی دانشگاه پهلوی به چاپ رسانید. شادروان دکتر نذیر احمد نقل قولی از شادروان شفق را درباره محتشم کاشانی آورده است که مربوط به چاپ سال ۱۳۲۰ش را زیر مطالعه داشته است. از آنجایی که مترجم این مقاله به چاپ این سال دسترسی نداشت، نقل قول چاپ ۱۳۵۲ش را می آورد: «محتشم کاشانی - از معروف ترین شعرای دوره صفوی کمال الدین علی فرزندی خواجه نصیر احمد شاعر مشهور دربار شاه طهماسب بود که در کاشان به دنیا آمد و در آن شهر زیست. گرچه این شاعر به روزگار جوانی اشعار ذوقی گفت و غزل سرایی نمود حتی به مدیحه گفتن پادشاهان نیز اهتمام کرد، قصیده و غزل ساخت و از شعرای نامدار زمان خود بود، ولی سپس به ملاحظه تمایل دینی و احساسات تشیع در دربار صفوی به حکم معتقدات خودش، موضوع تازه ای پیش آورد یعنی اشعاری مبنی بر تذکر مصائب اهل بیت سرود و در این سبک شهرت یافت». (رضازاده شفق، ۱۳۵۲ش: ۵۶۴)؛ سید مبارزالدین رفعت (۱۹۱۸-۱۹۷۶م) - از برجسته ترین استادان فارسی که در دانشگاه عثمانیه، حیدرآباد دکن فارسی تدریس می کرد - کتاب *تاریخ ادبیات ایران* را به اردو ترجمه کرد (چاپ اول: ۱۹۵۵م، ندوة المصنفین، دهلی). این ترجمه بارها در هندوستان و پاکستان تجدید چاپ شد و چاپ اخیر آن: (۲۰۱۴م، کتابخانه خورشید، لاهور).

iii - شاه طهماسب اول (۹۱۹-۹۸۱ه). دومین پادشاه سلسله صفویان. وی در ۹۳۰ه بر تخت سلطنت نشست.

iv - شاه اسماعیل (۸۹۲-۹۳۰ه) بنیانگذار سلسله صفویه در ایران.

v - میر غیاث الدین محمد میرمیران یزدی، فرزندی شاه نعمت الله یزدی است که پس از وفات پدر، به عنوان قائم مقام و بزرگ سادات نعمت اللهی جانشین پدر شد. در زمان شاه طهماسب، وزیر و داروغه یزد بود. فرزندان وی: نورالدین شاه نعمت الله و شاه برهان الدین خلیل الله با دختر شاه طهماسب و شاه اسماعیل دوم ازدواج کردند.

vi - مرادی بافقی برادر بزرگتر وحشی بافقی.

vii - «کلجار قریه ای از کاشان. وی از شعرای مشهور. با محتشم و وحشی و شجاع و فهیمی و حاتم معاصر است. اگر چه عامی و ش بود اما به غایت خوش طبع و پاکیزه گوشت. تقی اوحدی با او مکرر صحبت داشته. مثنوی دارد مسمی به پیر و جوان». (خان آرزو، ۱۳۷۱ش، جلد دوم: ۱۱۵)؛ ملا فهیمی کاشانی (وفات: ۱۰۱۴ه) - از شعرای دارالمؤمنین کاشان است. طبع خوشی داشته. صاحب دیوان است، اما چون تحصیل مراتب علمی نکرده کلامش از عیب خالی نیست و مهاجرات او با اکثر موزونان، خصوص مولانا وحشی یزدی مشهور و رکیک است از آن جهت هیچ نوشته نشد. (آذر، ۱۳۷۸ش، جلد دوم: ۴۵)

viii - شرف الدین علی شرف یزدی (وفات: ۸۵۸ه). از آثارش: *مناظر دیوان؛ الکتاب فی علم الاسطرلاب؛ ظفرنامه* (۸۲۸-۸۳۲ه) چاپ شده است؛ تصحیح: سعید میر محمدصادق - عبدالحسین نوایی، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای ملی، دو جلد، ۱۳۸۷-۱۳۸۹ش؛ *منظومات شرف الدین علی یزدی*، به کوشش: ایرج افشار، ثریا، ۱۳۸۶ش.

^{ix} - شادروان مولوی محمد شفیع (۱۸۸۳-۱۹۶۳ م) - استاد بی نظیر عربی اورینتال کالج، اولین سر ویراستار اردو دائره المعارف اسلامیه. کتابخانه شخصی اشان ذخیره نادری از نسخه‌های خطی قرآن کریم (۱۵۰۰ نسخه) و عربی، فارسی، اردو، ترکی، پنجابی و پشتو بود (۱۵۰۰ نسخه)، فرامین پادشاهان مغول و حکمرانان مغول (۱۵۰۰ تعداد)، وصله‌های خطاطی (۱۵۰۰ نمونه). ایران (به ویژه دوره مغول و تیموری). از این رو: نسخه‌های خطی: نظام التواریخ (قاضی بیضاوی - تاریخ کتابت: ۷۱۹ هـ)، جامع التواریخ (رشیدالدین فضل‌الله)، تاریخ مظفری (معین‌الدین یزدی)، ظفرنامه تیموری (شرف‌الدین علی یزدی) را جمع‌آوری کرده بود. نسخه‌هایی منحصر به فردی بود که فقط در کتابخانه وی یافت می‌شد: مطلع السعدین به خط خود مؤلف (عبدالرزاق سمرقندی - وفات: ۸۸۷ هـ)، فتوحنامه صمدی (غلام محی‌الدین - تاریخ: ۱۱۳۵ هـ) - از موضوعات مورد علاقه ایشان: شبه قاره هندوستان (به ویژه: پنجاب، لاهور، سرزمین قصور، تاریخ افغانستان). در حدود ۱۵۰۰ خطاطی‌های بسیار نفیس را در اختیار داشت. ۱۶ خط نوشته شده زربین رقم (معاصر شاه عالم ثانی)، نمونه‌های خطاطی صائب تبریزی و شیخ علی حزین در کتابخانه اشان بود. دکتر محمد بشیر حسین (درگذشت: ۱۹۸۳ م) استادیار فارسی اورینتال کالج لاهور. وی با کمک احمد ربانی - فرزند مولوی شفیع - نسخه‌های خطی کتابخانه شخصی او را فهرست‌نویسی کردند که به یادبود جشن صدمین سال تأسیس دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور در ۱۹۷۲ م چاپ شد: فهرست مخطوطات شفیع (به فارسی، اردو و پنجابی) در کتابخانه مرحوم پروفیسور دکتر مولوی محمد شفیع.

^x - «اسمش میرحیدر معمای از سادات کاشان است و در فن تاریخ و معما سرآمد روزگار خود بوده و نزد سلاطین ایران و هندوستان، محترم و به زیارت بیت‌الله الحرام مشرف گردیده آخرالامر در کاشان وفات یافت» (آذر، ۱۳۷۸ ش، جلد دوم: ۳۵)

^{xi} - «حاتم - اصلش از آن ولایت و اسمش هیبت‌الله و شغلش ارثاً سمساری. در اوایل هیبت تخلص می‌کرده بعد از آن به عزم سیاحت بیرون رفته چندی در خدمت امرا به سر برده آخرالامر گویا در خود، آثار کرمی ملاحظه کرده به این مناسبت تغییر تخلص به حاتم داد». (آذر، ۱۳۷۸ ش، جلد دوم: ۲۹)

^{xii} - «شجاع - اصلش از کاشان. به جودت طبع و حسن مقال از اقران و امثال، ممتاز و خالی از فضیلتی نیز نبود.

گویند از ملاحی و مناهی چندان احتراز نمی‌کرده. گویا ضعفی در باصره داشته». (آذر، ۱۳۷۸ ش، جلد دوم: ۴۲)

^{xiii} - «مقصود - برادر باقر خرده‌فروش است. چندی در خدمت میرصدرالدین محمد خلف میر غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی مشغول خدمت بوده و شرف حج بیت‌الله و زیارت عتبات در خدمت ایشان دریافت و با محتشم خصومت آغاز نهاده آخرالامر در دارالعباده یزد در سنه ۹۸۷ هـ در جامه خواب شهید شد». (آذر، ۱۳۷۸ ش، جلد دوم: ۷۷-۷۸)

^{xiv} - معصوم بیگ صفوی اعتمادالدوله، سیاستمدار دوره طهماسب صفوی است. وی شانزده سال وکالت وی را بر عهده و لقب وزارت داشت. وی پس از سرکشی‌های اسماعیل میرزا وی را به دستور شاه در قلعه قهقهه زندانی می‌کند. وی خصومت زیادی با اسماعیل میرزا داشت. وی از مریدان حیدر میرزا بود و در درگیری‌های جانشینی شاه طهماسب یکم از طرفداران پادشاهی وی محسوب می‌شد. وی پس از سرکوب خان احمدخان گیلانی، در ۹۷۵ هـ به همراه برخی دیگر از امرا برای فریضه حج عازم مکه شد. پس از محرم شدن جمعی از رومیان او را به قتل رساندند.

^{xv} - صرفی ساوجی (وفات: ۹۹۹ هـ). در ساوه به دنیا آمد. وی از شاعران محتشم کاشانی بود. بعدها به هند رفت و به دربار جلال‌الدین اکبرشاه راه یافت.

^{xvi} - میرزا عبدالرحیم خان خانان (۹۶۴-۱۰۳۶ هـ / ۱۵۵۶-۱۶۲۷ م) پسر بیرام خان که وزیر و شاعر برجسته اکبرشاه و



xvii - گجرات، ایالتی در هندوستان با مرکز گاندی نگر.

xviii - نورالدین محمد ظهوری ترضیزی (۹۴۴-۱۰۲۵هـ). وی در یزد با وحشی آشنا شد. ظهوری بعدها به جنوب هند رفت و لقب ملک الشعرائی رفت. دیوان ظهوری ترضیزی به تصحیح چاپ شده است: اصغر بابا سالار، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۹۰ش.

xix - ناظر و منظور. منظومه‌ای از وحشی بافقی (تألیف: ۹۶۶هـ).

xx - سلسله نعمت‌اللهی یکی از فرقه‌های صوفیه که در قرن هشتم هجری توسط سید نورالدین شاه نعمت‌الله ولی (۷۳۱-۸۳۲هـ) بنیان گذاشته شد.

xxi - خواجه زین‌الدین علی بن جمال‌الدین معروف به عرفی (۹۶۳-۹۹۹هـ) وی در شیراز به دنیا آمد و بیشتر عمرش را در هندوستان گذراند. از مشهورترین شاعران سبک هندی به شمار می‌رود.

xxii - بقعه شاهزاده فاضل یزد که به شازده فاضل هم معروف است، آرامگاه فضل بن امام موسی کاظم می‌باشد که در شهر یزد قرار دارد.

xxiii - سلسله بهمنیان (دوره حکومت: ۷۴۸-۹۳۳هـ) در جنوب هندوستان حکومت میکردند. این سلسله در زمان احمد شاه (دوره حکم: ۸۲۵-۸۳۹هـ) جزو حلقه ارادتمندان شاه نعمت‌الله ولی درآمدند.

xxiv - «مظهري کشمیری - در عهد اکبر بادشاه از خوش‌نویان گلشن کشمیر جنت نظیر بود. به ایران رفته با موزونان آنجا، صحبتش کوک شده به حدی که چون وارد صفاهان گردیده بود، صاحب سخنان او را مدتی ضیافتی دوری می‌کردند و هر روز یکی به خانه خود، مهمانی او می‌نمودی». (خان آرزو، ۱۳۸۳ش، جلد سوم: ۱۵۵۰)

xxv - سلطان محمد خداپنده (۹۳۸-۱۰۰۴هـ) پسر بزرگ شاه طماسب اول.

xxvi - ابوالفتح جلال‌الدین محمد اکبر (۹۲۱-۴۲هـ). سومین پادشاه سلسله مغولان در هندوستان که به اکبر کبیر و مغول اعظم مشهور است.

xxvii - حسین پژمان بختیاری (۱۲۷۹-۱۳۵۳ش) شاعر و مترجم. از آثارش: دیوان اشعار و بهترین اشعار.

xxviii - امیرحسین خان ظفر (۱۲۷۳-۱۳۴۱ش) در ۱۲۹۶ش به حکومت یزد منصوب شد. از اقدامات دوره وی بازسازی قبر وحشی بافقی بود. ۱۳۰۳ش در دوره پنجم مجلس شورای ملی نماینده مجلس بود.

xxix - فرهاد و شیرین، با اضافات وصال شیرازی (۱۱۹۲-۱۲۶۲هـ) و بعدها صابر شیرازی تکمیل شد. این منظومه برای نخستین بار در ۱۲۶۳هـ منتشر شد. سپس، به کوشش علی آل داود از سوی انتشارات فردوس، تهران در سال ۱۳۸۰ش به چاپ رسید.

xxx - دو نسخه دستنویس حمارنامه وحشی در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود. به شماره‌های: ۱۳۶۱۰/۳۴ - ۱۳۶۱۰/۳۵. (برگرفته از مقاله: متقی، حسین، گزیده دست‌نویس‌های طنز، هزل، هجو و محاضرات ادبی، پیام بهارستان، سال اول، شماره ۴، تابستان ۱۳۸۸ش: ۶۷۳)



Vahshi Yazdi's life and works

Nazir Ahmad; Leila Abdi Khojasteh

Abstract

VAHŠI BĀFQI, Kamāl-al-Din (or Šams-al-Din Moḥammad), is a well-known Persian poet of the Safavid period. According to Dr Nazir Ahmed, unlike many other poets of that period, Vahshi never lived in Hindoostan. Dr Nazir Ahmad (1915-2008), one of the prominent Persian scholar in Hindoostan, wrote a scholarly article on Vahshi in which he has brought some new poitns about Vahshi's life: early life, death, his hometown, Takhalus, his travels to Bafq, Kashan, Qazvin, Iraq and other cities. Dr Nazir Ahmad examined rare manuscripts of Persian Tazkaras (Khazine Ganj Ilahi; Khulasatul Ahar va Zubdatul Afkar; Safine Khuhgu) and Vashi's Divan. Dr Nazir's article was published in Ma'rif (a recognized journal) in 1952 in Urdu Language. Dr Nazir's article was published in Ma'rif (a recognized Urdu journal) in 1952 in Urdu Language. Here the Persian translation of this article is presented.

Keywords: Vahshi, Safavi Period, Dr Nazir Ahmad, Hindoostani Expert in Perisan Manuscripts



۱۲۶

سال اول، شماره ۲
تابستان ۱۳۹۸